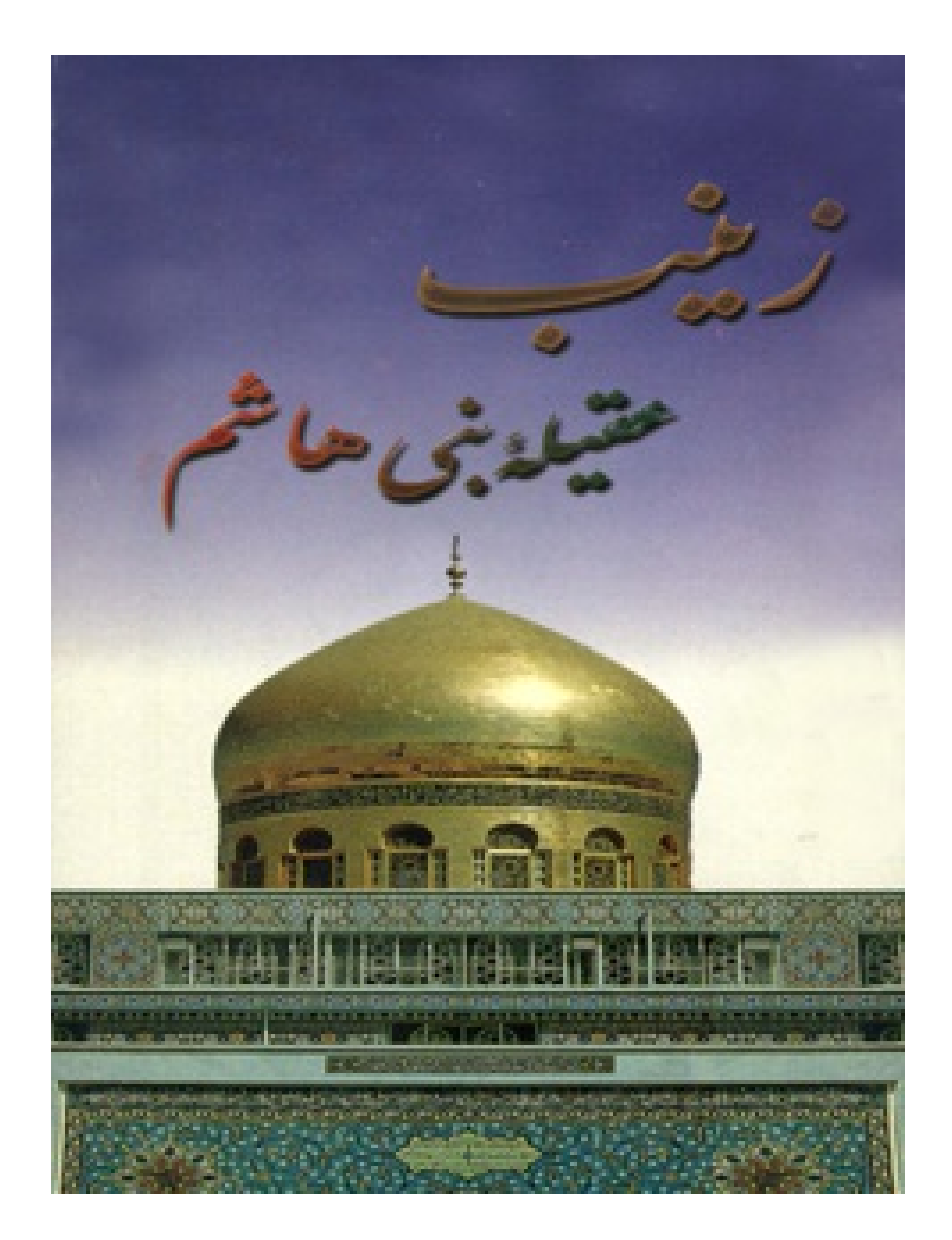

زینب
عقیلۂ بنی ھاشم



زینب علیهاالسلام عقیله بنی هاشم

نویسنده:

هاشم رسولی محلاتی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زینب علیهاالسلام عقیله بنی هاشم

مشخصات کتاب

سرشناسه : رسولی، سیدهاشم، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : زینب علیهاالسلام عقیله بنی هاشم/هاشم رسولی محلاتی.

مشخصات نشر : تهران : نشر مشعر، ۱۳.

مشخصات ظاهری : ۱۱۵ص.؛ ۱۰ × ۲۰/۵ س‌م.

شابک : ۲۰۰۰ ریال۹۶۴-۶۲۹۳-۲۳-۹:

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : زینب(س) بنت علی(ع)، ۶ - ۶۲ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲ /ز۹ر۵ ۱۳۰۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۹۵۵۶

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

مقدمه

ص: ۷

در خانه علی بن ابی‌طالب علیه السـلام از فاطمه اطهر علیها السلام فرزند دختری به دنیا آمد که او را زینب نام نهادند، فرزندی که نه تنهـا زینت پـدر شـد، بلکه در تاریـخ پرفراز و نشیب پس از پیـامبر صـلی الله علیه و آله توانست در بزرگترین حمـاسه نبرد حق علیه باطل، نقشـی مهمّ و سـرنوشت‌ساز داشته و پیام‌رسان انقلاب عاشورا باشد و برای همیشه تاریخ، مسلمانان را مدیون فداکاری، ایثار و شهامت خویش سازد.

زینب در خانه علی علیه السـلام قوّت قلب پدر، انیس و مونس مادر و غمخوار برادرش حسـین بن علی علیه السـلام بود و در عرصـه اجتماع، پیام‌رسانی سترگ، سـخنوری کم‌نظیر، زاهدی شب‌زنده‌دار، مجاهدی نستوه و الگوی کامل زن معرّفی شده در قرآن بود. او با شجاعتی تحسین برانگیز رو در روی یزید و درباریانش با قوّت و قدرت پیروزی حق و شکست باطل را اعلان نمود و فرمود:

«فَکِد کَیدَک واسْعَ سَعیَک، فواللَّه لا تَمحوا ذکرَنا، ولا تُمیتُ وحیَنا ...»

یزید! هر حیله‌ای که داری به کار گیر و هر تلاشی می‌توانی انجام ده، سوگند به خداوند که هرگز نخواهی

ص: ۸

توانست نام و یاد ما را از ذهن‌ها محو کنی و یا آیین و وحی ما را از میان برداری ...»

این سخنان را زن داغدیده‌ای بیان داشت که یزیدیان عزیزترین کسان او را با دلخراش‌ترین وضع ممکن به شهادت رسانده‌اند و خود سرپرستی زنان و کودکانی را برعهده دارد که دلهایشان داغدار و اشک‌هایشان جاری است.

دیری نپاییـد که پیروزی ظاهری و موقتی یزیـد به سـرعت سپری شـد و پرچم خونرنگ عاشورا به اهتزاز درآمد و انشاء اللّه تا همیشـه تاریخ نیز در اهتزاز خواهد ماند.

کتابی را که در پیش رو دارید تألیف اسـتاد فرزانه و دانشـمند گرانمایه جناب حجهٔالاسلام والمسلمین آقای رسولی محلاتی- دامت افاضاته- است که به شـکلی محقّقانه و در عین حال فشـرده و گویا، بخش‌هایی از زندگی پر درد و غم زینب کبری علیها السـلام را ترسیم فرموده‌اند. امید آن که خوانندگان را مفید افتد و آن بانوی مظلومه، شفیعه ما عاصیان در سرای باقی گردد.

معاونت آموزش و تحقیقات

بعثه مقام معظم رهبری

ص: ۹

زندگانی حضرت زینب علیها السلام

در اخبار و روایاتی که علمای شیعه و سنّی نقل کرده‌اند آمده است که فاطمه علیها السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام پنج فرزند- سه پسر و دو دختر- آورد. پسران آن حضرت حسن، حسین و محسن علیهم السلام و دختران ایشان زینب و امّ‌کلثوم بودند.

محسن در حالی که هنوز جنین بود در اثر ظلم و ستم به آن مخدره معصومه سقط شد. زینب و امّ‌کلثوم دو دختر آن‌حضرت نیز پس از رحلت مادر بزرگوارشان سالیانی چند زندگی کردند. امّ‌کلثوم پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام مدتی پس از واقعه جانگداز کربلا دار فانی را وداع گفت.

زینب علیها السلام، هم از نظر سن و هم از نظر مقام و فضیلت، برتر از خواهرش ام‌کلثوم و بلکه می‌توان گفت پس از مادرش فاطمه و جدّه‌اش خدیجه شریفترین و بزرگترین زنان اسلام بوده است. زندگانی پرماجرا و سخنان پرمعنا و خطبه‌های بلیغ و رسای او در طول مسافرت کربلا، کوفه و شام و زهد و عبادت و سایر خصال عالی او بهترین گواه این مُدّعاست. اینک شرح حال آن بانوی معظمه را با استفاده از منابع معتبر و به طور اختصار به رشته تحریر در می‌آوریم:

ص: ۱۰

ولادت

در تاریخ ولادت زینب علیها السلام اختلاف است. در ریاحین الشریعه آمده است که میلاد آن حضرت را، برخی پنجم ماه‌جمادی الاولای سال ششم، بعضی اوایل شعبان آن سال، بعضی در ماه رمضان و برخی دیگر در دهه آخر ماه ربیع‌الثانی و طبق نقلی ماه محرم سال پنجم هجرت ذکر کرده‌اند ولی هیچ‌یک از این اقوال دلیل محکم تاریخی ندارد.

این عدم اتفاق نظر در مورد تاریخ وفات آن مخدره نیز به چشم می‌خورد به طوری که برخی آن را در ماه رجب سال ۶۲ و بعضی در چهاردهم رجب سال ۶۲ دانسته‌اند.

همچنین در مورد محل دفن و قبر ایشان نیز اختلاف است. برخی قبر آن بانوی بزرگوار را در مدینه، جمعی در شام و گروهی در قاهره پایتخت مصر می‌دانند.

یکی از سادات در ولادت و فضیلت زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام مولودیه‌ای سروده است که بخشی از آن چنین است:

دوستان! گشت عیان نور خدا پنجم ماه جمادی الاولی

از جمال و رخ بانو زینب یعنی از آینه علم وادب

اختر پاک سماوات عُلی دختر شیر خدا و زهرا

ص: ۱۱

مهربان خواهر و یار سبطین با حسن همدم و همکار حسین

مقدمش بر همه بادا مسعود حق نگهداردش از چشم حسود

لاله‌ای بود ز باغ ایمان که به‌دل داشت بسی داغ، نهان

داغش از بس به دلِ سوخته بود لاله‌سان، چهره‌اش افروخته بود

حوریان محو رخ نیکویش قدسیان مات شکنج مویش

عود ریزید به مجمر بسیار مشک ریزید ز دامن خروار

شمع جمع حرم آل عبا بود شهزاده آزاده ما

که بدو بار به منزل برسید کشتی عشق به ساحل برسید

یعنی از بَعد شهید بی‌سر بُرد این بار اسیری، خواهر

تا اسارت به شهادت یکجا زنده گرداند آیین خدا

گل گلزار نبوت چه شکفت جد او نام ورا زینب گفت

یعنی او زینت بابش علی است که از او نورخدا منجلی است

ص: ۱۲

جلوه احمدی از او پیدا صولت حیدریش چهره نما

سینه‌اش مخزن اسرار خدا چهره آیینه آثار خدا

آری این نکته مسلّم باشد عالمه غیر معلم باشد

نگهی گرم و سری افکنده یعنی از جان به حسینم بنده

با برادر همه جا همراهم من کمین بنده او، اوشاهم

تهیم از خود و پر از اویم عشقش از روز ازل بُدخویم

ای دل ارطالب فیضی به ادب بوسه زن درگه بانو زینب

سرورا! بنده نوازی کن ساز «جندقی» را به نگاهی بنواز

گفتم این شعر به عید مولود تا شود توشه به روز موعود

نام و کنیه

«زینب» در لغت به معنای درخت نیکو منظر آمده و ممکن است مخفف «زین و أب» یعنی زینت پدر باشد.

براساس متون تاریخی و روایات، امیرالمؤمنین دو یا سه دختر به نام «زینب» داشته که بانوی شجاع کربلا

ص: ۱۳

«زینب کبری» بوده است و چنان که شیخ مفید و برخی دیگر گفته‌اند «زینب صغری» همان خواهر مادری زینب یعنی «امّ‌کلثوم» بوده است ولی شیخ مفید؛ در پایان کلام خود، در زمره فرزندان علی علیه السلام به زینب صغرای دیگری اشاره می‌کند که مادرش کنیز بوده است.

یکی از القاب حضرت زینب که در روایات هم آمده است «عقیله» یا «عقیله بنی‌هاشم» به معنای زن ارجمند و یکتا در میان خویشاوندان می‌باشد.

و در میان کنیه‌های زینب علیها السلام نیز «امّ‌کلثوم» و «امّ‌عبداللَّه» ذکر شده که بر اساس این نقل، زینب «امّ‌کلثوم کبرا» و خواهرش «امّ‌کلثوم صغری» است. با این حال در بسیاری از کتابها مانند «مناقب» ابن شهرآشوب و «شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید»، خواهر آن بانوی معظمه را امّ‌کلثوم کبرا می‌دانند و برای زینب علیها السلام چنین کنیه‌ای ذکر نکرده‌اند.

دوران کودکی

دختر بزرگوار فاطمه علیها السلام در سن پنج یا شش سالگی مادر خود را از دست داد. لیکن با همین سنّ کم چنان تربیت شده بود که از فاطمه علیها السلام حدیث و روایت نقل کرده و برخی از تاریخ‌نویسان و محدثان، خطبه «فدک» را به نقل از همین بانوی بزرگوار یعنی حضرت زینب ذکر کرده‌اند.

به عنوان نمونه ابوالفرج در مقاتل الطّالبیین در شرح حال «عون بن عبداللَّه بن جعفر» می‌نویسد: «مادر عون زینب عقیله، دختر علی بن‌ابی‌طالب است.» سپس ادامه می‌دهد:

ص: ۱۴

«زینب همان زنی است که ابن عباس خطبه فدک فاطمه علیها السلام را از او روایت کرده است و در آغاز خطبه گوید: این خطبه را عقیله ما زینب دختر علی علیه السلام برای ما روایت کرد». (۱)

از میان محدثان، مرحوم شیخ صدوق در کتاب «علل» در باب «علل الشّرایع و اصول الاسلام» بخشی از اوایل خطبه فدک را که در آن علل احکام ذکر شده نقل و سند آن را این‌گونه ذکر می‌کند:

«حَدَّثَنا مُحَمّدُ بنُ مُوسَی بنِ المُتَوَکِّل، قالَ: حَدَّثَنا عَلیُّ ابن الحُسَین السَّعْدآبادی، عَنْ احْمَد بنِ ابی عَبْداللَّهِ البَرقی، عَنْ اسْماعیلَ بن مِهْران عَنْ احمَد بن مُحَمَّد ابنِ جابر، عَنْ زَیْنَب بِنْتِ عَلیّ قالَتْ: قالت فاطمهٔ علیها السلام فی خُطَبتِها ...» (۲)

بر خواننده محترم پوشیده نیست که نقل چنین خطبه‌ای از طرف دختری در سن پنج یا شش سالگی و حفظ کامل آن با آن همه بلاغت و جامعیت، نشانه کمال رشد، فهم، علم و دانایی اوست و می‌توان گفت که ایشان عطیّه الهی بوده و ویژگی‌های خاصّی داشته است.

سخنان حضرت زینب علیها السلام در طول مسافرت کربلا، کوفه و شام و خطبه‌ها و سخنرانیهایی که در فرصتهای مختلف در برابر ستمکاران و طاغیان آن زمان و مردم ایراد فرموده است، نشان می‌دهد که علم، دانش و کمال آن بانوی بزرگوار اکتسابی و از راه تحصیل و تعلیم نبوده است بلکه

۱- مقاتل الطالبیین، ترجمه نگارنده، ص ۸۹

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۶

ص: ۱۵

عنایت الهی و جنبه خارق‌العاده‌ای داشته است. دلیل این ادّعا کلام امام چهارم علیه السلام است که پس از سخنرانی زینب علیها السلام در کوفه، آن حضرت خطاب به او فرمود:

«یا عَمَّهُ! اسْکُتی انْتِ بِحَمْدِاللَّهِ عالِمَةٌ غَیْرُ مَعَلَّمَهْ، وَ فَهِمَةٌ غَیْرُ مُفَهَّمَهْ ...»

[عمه جان! آرام باش و سکوت اختیار کن که تو بحمداللَّه دانشمندی معلم ندیده و فهمیده‌ای هستی که کسی به تو فهم نیاموخته است.]

ازدواج با عبداللّه بن جعفر

در میان یاران و نزدیکان امیرالمؤمنین علیه السلام افراد زیادی آرزوی رسیدن به افتخار همسری عقیله بنی‌هاشم حضرت زینب کبری را داشتند ولی هرگاه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از این مقوله سخن به میان می‌آوردند با مخالفت آن حضرت مواجه می‌شدند تا آنکه عبداللَّه بن جعفر بن ابی‌طالب- برادرزاده امیرالمؤمنین علیه السلام- برای این منظور قدم پیش نهاد و از سوی خود کسی را برای خواستگاری به خانه آن حضرت فرستاد. علی علیه السلام تقاضای او را پذیرفت و مهریه او را نیز- مانند مهریه مادرش فاطمه علیها السلام- چهارصد و هشتاد درهم قرار داد. (۱)

همسر حضرت زینب

«عبداللَّه بن جعفر»- همسر زینب- یکی از شخصیتهای

۱- در میزان مهریه حضرت فاطمه علیها السلام اختلاف است. یکی از اقوال این است که مهریه ایشان چهارصدوهشتاد درهم بوده است.

ص: ۱۶

مشهور اسلام و از سخاوتمندان بنام و معروف است.

پـدرش «جعفر بن ابی‌طالب» از مسـلمانان شـجاع و دلیر صدر اسـلام و از سـخنوران و فصـحای عرب بود که به جرم ایمان آوردن به خدا و رسول او و مبارزه با شـرک و بت‌پرستی شد به همراه همسرش «اسماء بنت عمیس» از وطن مألوف خود مکه، به کشور بدآب و هـوا و سـوزان حبشـه مهـاجرت کنـد و متجـاوز از دوازده سـال در غربـت و دور از پـدرش ابوطـالب و مـادرش فـاطمه بنت‌اسـد و برادرانش عقیل و علی علیه السلام بسر برد.

جعفر در آنجا نیز مورد تعقیب مشـرکان قریش و نمایندگانی که برای بازگرداندن او و همراهان به حبشه فرسـتاده بودند قرار گرفت و در حضور «نجاشـی» پادشـاه حبشه بـا کمـال شـهامت و راستی از دین و آیین و پیغمبر بزرگوار خود دفـاع کرد تا جایی که پادشاه حبشه و کشـیشان مسـیحی را سـخت تحت تأثیر سـخنان شـیوا و گرم خویش قرار داد و سرانجام سبب اسلام آوردن نجاشی شد. (۱)

جعفر پس از بازگشت به مدینه در جنگ موته که یکی از جنگهای بسـیار سـخت مسلمانان با لشکر روم بود پس از مقاومتی دلیرانه در برابر دشمن و نشان دادن شهامت بی‌سابقه از خود که موجب شگفتی و تحیّر دشمنان شد، در راه پیشرفت اسلام به درجه شهادت رسید و «جعفر طیار» لقب گرفت که در فضیلت او از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار روایاتی نقل شده است.

۱- برای توضیح بیشتر به زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، مراجعه فرمایید.

ص: ۱۷

«عبداللّه بن‌جعفر» در ایامی که پدر و مادرش در حبشه به‌سر می‌بردند به‌دنیا آمد و در حقیقت او نخستین مولود مسلمان در سرزمین حبشه به شمار می‌آید. در سال هفتم پدرش به مدینه آمد و تا روز شهادت وی در جنگ موته، همچنان در مدینه ماند. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر شهادت او را به مسلمانان داد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه آنها آمد و سراغ عبداللّه و بچه‌های دیگر جعفر، عون و محمد را از اسماء گرفت و زمانی که او فرزندان عبداللّه بن جعفر را به نزد پیغمبر آورد، رسول خدا دست نوازش به سر آنان کشید. اسماء که چنان دید عرض کرد: ای رسول خدا! چنان دست بر سر آنها می‌کشی که گویی پدرشان از دنیا رفته و یتیم شده‌اند. پیغمبر خدا از عقل و فراست آن زن تعجب کرد، اشک از دیدگان مبارکش سرازیر شد و فرمود: آری جعفر در جنگ شهید شده است. اسماء گریست و پیغمبر او را دلداری داد و فرمود: گریه مکن که خداوند خبر داد، به جعفر در بهشت دو بال داده می‌شود که با فرشتگان پرواز می‌کند. آنگاه اسماء عرض کرد: ای رسول خدا! اگر مردم را جمع کنم و از فضیلت جعفر به آنها خبر دهم هرگز فضیلت او فراموش نخواهد شد.

***

مرحوم طبرسی از «عبداللّه بن‌جعفر» روایت کرده است که گفت: بخوبی به یاد دارم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌نزد مادرم آمد و خبر شهادت پدرم را به او داد، در آن حال اشک از دیدگان آن حضرت می‌ریخت و به سر من و برادرم

ص: ۱۸

دست می‌کشید و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ انَّ جَعْفَراً قَد قَدِمَ الَیْکَ الی احْسَنِ الثَّوابِ، فَاخْلُفْه فی ذُرِّیَتِهِ بِأَحْسَنِ ما خَلَّفْتَ احَداً مِنْ عِبادِکَ فی ذُرِّیَّتِه»؛

[بار خدایا! براستی جعفر با بهترین پاداش نیک به پیشگاه تو آمد، تو نیز به بهترین وجهی که سرپرستی فرزندان یکی از بندگان خود را می‌کنی فرزندان او را سرپرستی کن!]

آن گاه رو به مادرم کرده فرمود: ای اسماء! می‌خواهی بشارتی به تو بدهم؟ عرض‌کرد: آری پدر و مادرم به‌فدایت! فرمود: بدان‌که خداوند به جعفر دوبال عنایت کرده که در بهشت با آن دو پرواز می‌کند! اسماء عرض کرد: این خبر را به‌مردم هم بگویید.

عبداللّه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و دست مرا نیز گرفت و با دست دیگر خود بر سرم می‌کشید تا به مسجد آمد، بالای منبر رفت و مرا پیش روی خود در پله دوم نشانید و با چهره‌ی غمناک و محزون فرمود:

- همانا اندوه انسان نسبت به برادر و عموزاده‌اش زیاد است، آگاه باشید که جعفر به‌شهادت رسید و خداوند دوبال به او عنایت می‌فرماید که در بهشت پرواز کند.

آنگاه از منبر پایین آمده به خانه رفت و مرا همراه خویش برد سپس شخصی را به دنبال برادرم فرستاد و او نیز بیامد آنگاه دستور داد غذایی برای ما تهیه کنند و ما غذای چاشت آن روز را نزد آن حضرت خوردیم و سه‌روز

ص: ۱۹

دیگر در خانه او بودیم، سپس به‌خانه خود بازگشتیم. بعد از آن هنگامی که درباره فروش برّه برادرم مشغول صحبت بودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد. پیغمبر که چنان دید درباره من و معامله‌ای که می‌خواستم انجام دهم دعا کرد و فرمود: خدایا! در معامله‌اش برکت عنایت فرما.

عبداللّه اضافه می‌کند: از آن پس خداوند در تک‌تک معاملات و خریدها و فروشهایم به من برکت می‌داد. (۱)

«عبداللّه بن‌جعفر» گذشته از شخصیت بزرگ و اصالت خانوادگی و انتسابش به خاندان نبوت و بزرگان قریش، دارای کمالاتی چون جود و کرم نیز بود که سبب سیادت و بزرگی بیشتری برای او شد تا آنجا که یکی از سخاوتمندان مشهور عرب گردید و او را «بحرالجود»- دریای سخاوت- نامیدند. از «استیعاب» نقل شده است که درباره او گفته‌اند:

در اسلام کسی از او کریمتر نبود (۲) و در این‌باره داستانهای زیادی نقل کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند: در هر ماه صد بنده آزاد می‌کرد.

ذکر همه سخنان و داستانهای مربوط به فضایل عبداللّه از حوصله این کتاب بیرون است اما برای نمونه به این چند داستان توجه کنید:

داستانهایی از سخاوت عبداللّه بن‌جعفر

«حموی» در کتاب «ثمرات‌الاوراق» حکایت کرده

۱- اعلام الوری، ص ۱۱۱

۲- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۱۱

ص: ۲۰

است که هنگام بیرون آمدن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبداللّه بن‌جعفر از مدینه به قصد حج، در بین راه از بار و اثاث خود جدا ماندند و دچار گرسنگی و تشنگی شدند، در این‌حال به پیرزنی رسیدند که خیمه‌ای در بیابان زده و گوسفند کوچکی نیز در خیمه داشت.

هر سه به نزد آن پیرزن رفتند و از او پرسیدند: آب داری؟ پیر زن گفت: آری و با اشاره به آن گوسفند، گفت:

شیرش را بدوشید و بنوشید. پرسیدند: غذایی هم داری؟

پاسخ داد: نه، تنهاهمین گوسفند را دارم، اکنون یکی از شما برخیزد و آن‌را ذبح کند تا من از گوشت آن برای شما غذایی طبخ کنم.

به دستور او عمل کردند و پس از ذبح گوسفند آن را به پیرزن دادند و او از گوشت آن غذایی طبخ کرد و نزد میهمانان آورد. هر سه نفر از آن غذا خورده سیر شدند و تا هنگام خنک شدن هوانزد آن زن ماندند و سپس به سوی مکه راه افتادند. پیش از حرکت به پیرزن گفتند: ما از قبیله قریش هستیم، هرگاه عبورت به مدینه افتاد نزد ما بیا تا پذیرایی و مهمان نوازی تو را جبران کنیم.

پس از رفتن آنان، شوهر آن پیرزن آمد و پیرزن ماجرا را نقل کرد. مرد خشمناک شد و او را نهیب زد و گفت: چگونه برای افرادی ناشناس گوسفندی را ذبح می‌کنی؟ و به همین اندازه که به تو می‌گویند که ما افرادی از قبیله قریش هستیم دلت را خوش می‌کنی؟!

این جریان گذشت و این زن و شوهر به فقر و تنگدستی

ص: ۲۱

دچار شدند و بناچار حرکت کرده به مدینه آمدند و از شدت استیصال در مدینه به جمع‌آوری سرگین شتران و فروختن آن مشغول شدند و از این راه لقمه‌نانی تهیه می‌کردند.

از قضا روزی پیرزن از کوچه‌ای که خانه امام حسن علیه السلام در آن واقع شده بود عبور می‌کرد و امام که دمِ در ایستاده بود، پیرزن را دید و شناخت. سپس داخل منزل شد و غلام خود را به‌سراغ پیرزن فرستاد و چون به نزد آن حضرت آمد به او فرمود: ای زن! مرا می‌شناسی؟ گفت: نه.

فرمود: من یکی از مهمانان تو هستم که در فلان روز به خیمه تو آمدیم و از ما پذیرایی کردی. پیرزن آن حضرت را شناخت و گفت: آری پدر و مادرم به قربانت!

امام علیه السلام دستور داد هزار رأس گوسفند برای او خریداری کنند و هزار درهم نیز پول به او داد. سپس او را به نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد و آن حضرت نیز به‌همان مقدار گوسفند و پول به پیرزن عطا فرمود و او را به همراه غلام خود نزد عبداللّه فرستاد و عبداللّه پرسید: امام حسن و امام حسین چه اندازه به‌تو عطا کردند؟ و چون مقدار آن‌را دانست به‌مقدار عطای هر دوی آنها به پیر زن بخشید و پیر زن با شوهر خود با چهار هزار گوسفند و چهار هزار درهم پول به بادیه بازگشتند. (۱)

*** روزی عبداللّه بن جعفر برای سرکشی به مزرعه‌اش از

۱- ثمرات الاوراق حموی، ج ۱، ص ۲۴ و قصص العرب، ج ۱، ص ۴۲۵

ص: ۲۲

خانه بیرون رفت. در راه از نخلستانی عبور کرد که غلام سیاهی در آنجا به دیده‌بانی مشغول بود. عبداللّه دید که سه قرص نان برای غلام آوردند و در همان حال سگی پیش غلام آمد، غلام یک قرص نان را به نزد آن سگ انداخت.

سگ آن را خورد و دوباره و سه‌باره آمد و غلام هر سه قرص نانش را نزد آن سگ انداخت.

عبداللّه که این منظره را دید، از غلام پرسید: جیره غذایی روزانه تو چقدر است؟ گفت: همین که دیدی.

پرسید: پس چرا همه را به این سگ دادی و او را بر خود مقدّم داشتی؟

جواب داد: چون در این منطقه سگی وجود ندارد.

احتمال می‌دهم این سگ از راه دور آمده و گرسنه است و من خوش نداشتم او را رد کنم!

عبداللّه پرسید: خوب حالا امروز چه کار می‌کنی؟

پاسخ‌داد: امروز را تا فردا به گرسنگی بسر می‌برم!

عبداللّه گفت: براستی که این غلام از من سخاوتمندتر و کریمتر است.

آنگاه نخلستان را از صاحبش خریداری کرد و آن غلام را نیز آزاد کرد و نخلستان را به‌وی بخشید. (۱)

*** در کتاب «اغانی» آمده است که مردم مدینه عادت کرده بودند از یکدیگر پول قرض کنند و برای بازپرداخت آن

۱- مستطرف، ج ۲، ص ۳۶

ص: ۲۳

وعـده عطای «عبـداللّه بن‌جعفر» را بدهنـد. روزی مردی مقدار زیادی شـکر به مدینه آورد تا بفروشد ولی به کسادی بازار برخورد و نمی‌دانست چه بایـد بکنـد، تـا اینکه شخصـی به او گفت: اگر به‌نزد عبـداللّه بن جعفر بروی، او این شـکرها را از تـو خواهـد خریـد. شکرفروش نزد عبداللّه آمد و حال خود را به او گفت. عبداللّه دستور داد شکرها را بیاورند.

آنگاه دسـتور داد چادری بگستراننـد و کیسه‌های شـکر را روی آن بریزند و به مردم نیز گفت: هرکه می‌خواهد از این شـکرها ببرد! مردم هجوم آوردنـد و هرکس هرچه می‌توانست برد. وقتی چنان دیـد به عبداللّه گفت: خودم هم چیزی بردارم؟ گفت: آری. او هم شروع کرد شـکرها را در کیسه‌هـا ریخت، و چون تمـام شـد عبـداللّه پرسـید: قیمت شـکرها چقـدر بود؟ گفت: چهـار هزار درهم! و عبداللّه تمام آن چهار هزار درهم را به وی داد. (۱)

*** زینـب دختـر امیرالمـؤمنین علیـه السـلام در خـانه چنیـن مردی کـه دنیـا در نظرش ارزشـی نـداشت و دارایی خـود را برای رفع نیازمنـدیهای مردم می‌خواست و بزرگترین لـذت و خوشـی زنـدگی خود را در این می‌دیـد که با ثروت زیادی که خدا به او عنایت کرده بتواند دل مستمند و مسکینی را به‌دست آورد و از نیازمندی رفع نیاز و حاجت کند، زندگی را آغاز کرد.

۱- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۱۰

ص: ۲۴

چنین مردانی اگر انبارهای طلا و نقره و گنج‌های زیادی نیز در اختیارشان باشد بااین بخشش و کرم فوق‌العاده همه را خرج می‌کنند و چیزی برای خود باقی نمی‌گذارند. لذا می‌نویسند: عبداللّه در آخر عمر تنگدست شد. روزی شخصی نزد او آمد و چیزی از او خواست و چون عبداللّه چیزی نداشت ردای خود را از تن بیرون آورد و به او داد و سرخود را به‌سوی آسمان بلند کرده و گفت: پروردگارا! دیگر مرگ مرا برسان و آن‌را پوشش من گردان که پس از چند روز بیمار شد و چشم از این جهان فروبست.

تاریخ وفات او را سال ۸۰ هجری نوشته‌اند. با این حساب عمر وی در هنگام مرگ نزدیک به نود سال بود.

برخی هم وفات او را در سال ۹۰ هجری دانسته‌اند. وفات او در مدینه و قبرش نیز در بقیع است.

«ابن حجر» در کتاب «تهذیب التهذیب» می‌نویسد:

عبداللّه از کسانی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمویش علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام و مادرش اسماء حدیث نقل کرده است و جمع زیادی مانند حضرت ابوجعفر محمد بن‌علی ابن‌الحسین علیه السلام، حسن بن‌حسن بن‌علی، قاسم بن‌محمد ابن‌ابی‌بکر، عبداللّه بن‌حسن، عروهٔ بن‌زبیر و دیگران نیز از او حدیث نقل کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید و دیگران داستانهایی از او نقل کرده‌اند به ویژه دفاعی که عبداللّه در حضور معاویه از علی ابن‌ابی‌طالب علیه السلام و خاندان بزرگوار پیغمبر کرده و عمرو

ص: ۲۵

ابن‌عاص و دیگران را رسوا ساخته است. (۱)

مرحوم «مامقانی» در کتاب «رجال» خود، او را مردی جلیل‌القدر و بزرگوار توصیف کرده است و پس از نقل داستانی از «مدائنی» می‌نویسد: شبهه‌ای در وثاقت او از نظر روایت نیست. (۲)

بنابراین آنچه در پاره‌ای از کتابها مانند کتاب اغانی و غیره نقل‌شده که عبداللّٰه بن‌جعفر اهل سماع و غنا بوده، اصل و اعتباری ندارد و یا مربوط به شخص دیگری همنام اوست که به خاطر شهرت عبداللّٰه بن‌جعفر در تاریخ به نام وی ثبت شده است و یا چنانکه برخی احتمال داده‌اند از حدیث‌های مجعول و اتهاماتی سرچشمه می‌گیرد که دستگاه وسیع تبلیغاتی بنی‌امیه علیه خاندان ابی‌طالب و امیرالمؤمنین و نزدیکان آن حضرت انجام می‌دادند و می‌خواستند به هر وسیله این خانواده بزرگوار را نزد مردم بی‌قدر و ارزش جلوه دهند. (۳) مانند روایات دیگری که درباره خود علی بن‌ابی‌طالب و حسنین علیهم السلام و دیگران جعل کردند و با صرف صدها هزار دینار پول بیت‌المال مسلمانان و اجیر کردن افرادی مانند «سمرهٔ بن‌جندب» ها و «ابوهریره» ها دروغهایی را به خدا و پیغمبر بستند!

در کوفه

چنانکه می‌دانیم علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام نزدیک چهارسال

۱- شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۴

۲- رجال مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۲

۳- بخصوص آن که راوی این داستانها بیشتر خود معاویه و یا نزدیکان او هستند.

ص: ۲۶

از پایان عمر خود را در کوفه گذرانید و این هم به خاطر آن بود که بیشتر هواخواهان آن‌حضرت در کوفه بودند و با معاویه که در شام سکونت داشت و خوارج که در نهروان بودند در حال جنگ بود و کوفه از این‌جهت نزدیکتر و آماده‌تر از مدینه بود که در جای خود توضیح داده خواهد شد.

مورخان نوشته‌اند: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام مرکز خلافت خود را از مدینه به کوفه منتقل کرد، زینب نیز با شوهرش عبداللّه بن جعفر به کوفه آمد و در آنجا ساکن شدند. عبداللّه‌بن‌جعفر در جنگ صفین جزو لشکریان علی علیه السلام بود و فرماندهی گروهی از سربازان آن حضرت را به عهده داشت.

در این مدت دختر بزرگوار آن حضرت یعنی زینب نیز به ارشاد و تعلیم زنان کوفه اشتغال داشت. از خصائص زینبیه جزایری (۱) نقل شده است که زینب علیها السلام در کوفه مجلس درسی برای زنها تشکیل داد و برای آنها قرآن را تفسیر می‌کرد. و در یکی از روزها به تفسیر سوره «کهیعص» مشغول بود که امیرمؤمنان علیه السلام از در وارد شد و از دخترش پرسید: «کهیعص» را تفسیر می‌کنی؟ عرض کرد:

آری. علی علیه السلام فرمود: ای نور دیده! این حروف، رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سپس سخنانی در این‌باره به زینب فرمود ...

***

۱- ص ۲۷

ص: ۲۷

با توجه به مقام و احترامی که دختر امیرمؤمنان در کوفه پیدا کرده بود می‌توان دریافت که ماجرای اسارت زینب علیها السلام و بی‌احترامیهای جنایتکاران بنی‌امیه و گماشتگان و دارودسته آنان که نسبت به آن بانوی بزرگوار پس از ماجرای جانگداز کربلا در این شهر انجام شد تا چه اندازه برای دختر امیرمؤمنان ناگوار و دشوار بود و آن حضرت صبر و شکیبایی شگفت‌انگیزی در برابر این مصایب سخت از خود نشان داد و به خاطر رضای خدای سبحان این ناملایمات و اهانتها را برخود هموار کرد، تا آنجا که وقتی عبیداللّه بن‌زیاد در آن مجلس شوم و مفتضح از وی پرسد:
«کَیْفَ رَأَیتِ صُنْعَ اللّهِ بِأَخیکِ»؟ [رفتار خدا را نسبت به‌برادرت حسین چگونه دیدی؟] زینب علیها السلام با کمال شهامت و قدرتی که حکایت از نیروی فوق‌العاده ایمانی او می‌کرد در پاسخ آن جنایتکار تاریخ اظهار داشت: «ما رَأَیْتُ مِنْهُ الّا جَمیلًا» [من از خدای تعالی جز نیکی و زیبایی چیزی ندیدم].
براستی اگر برای دختر بزرگوار علی علیه السلام و این بانوی کم نظیر اسلام، در تاریخ جز همین یک فضیلت چیز دیگری به یادگار نمانده بود در معرفی عظمت و شخصیّت والای او کافی بود!

شمّه‌ای از فضایل زینب علیها السلام

عبادت

بی‌شک بزرگترین وسیله برای تقرّب به‌درگاه پروردگار متعال و وصول به‌مقام قرب و کمال، عبادت و بندگی در

ص: ۲۸

پیشگاه مقدس اوست و هرکس به‌هر مرتبه و مقامی که رسید از راه عبادت رسیده است. قرآن کریم نیز در سوره زمر هدف خلقت را عبادت ذکر کرده و می‌فرماید: وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الانْسَ الَّا لِیَعْبُدُون؛ (۱) [نیافریدم جن و انس را جز برای آنکه مرا بپرستند!]

البته عبادت خدا صرفاً به خواندن چند رکعت نماز و یا انجام برخی عبادت‌های بدنی و مالی محدود نمی‌شود، بلکه معنای عبادت چنانکه علمای لغت ذکر کرده‌اند غایت خضوع و تسلیم و اظهار ذلّت (۲) در پیشگاه خدای تعالی است که نماز و روزه و سایر اعمال مصادیقی از آن مفهوم کلی و راهی برای رسیدن به‌آن مقام عالی است که به‌دستور شرع مقدس و رهبران اسلام باید انجام داد.

همچنین باید دانست که عبادت دو جنبه دارد: جنبه فعل و جنبه ترک، و همان‌گونه که در مداوای یک بیمار پرهیز از برخی غذاها، مهمتر از انجام کارهای لازم و خوردن دارو است، در باب عبادت و رسیدن به کمال انسانیت و هدف خلقت نیز ترک گناه مهمتر از بجاآوردن و انجام عبادت‌های بدنی و مالی است. از همین رو در روایات آمده است: «انَّ اشَدَّالعِبادَةِ الوَرَع» (۳)

یعنی سخت‌ترین عبادت‌ها ورع و خودداری از گناه است، یا فرموده‌اند: «افْضَلُ العِبادَةِ

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۶

۲- راغب در کتاب مفردات گوید: «العُبُودِیّةُ اظْهارُ التَّذَلُّل، وَ العِبادَةُ ابلَغُ مِنْها لِانَّهاغایَةُ التَذلُّل» [عبودیت به معنای اظهار ذلت و خضوع است و عبادت معنای کاملتری دارد که همان غایت خضوع و اظهار ذلت است.]

۳- اصول کافی، چاپ اسلامیه، ج ۳، ص ۱۲۹- ۱۲۶

ص: ۲۹

العَفاف» (۱)

یعنی بهترین عبادت‌ها پاکدامنی و پارسایی است.

«نیشابوری» یکی از مورخان نقل کرده است که: «زینب در فصاحت، بلاغت، پارسایی و عبادت همانند پدرش علی علیه السلام و مادرش فاطمه علیها السلام بود» (۲)

از برخی مورخان دیگر نیز نقل شده است که: «تهجد و شب زنده‌داری زینب علیها السلام در تمام مدت عمرش ترک نشد از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: در شب یازدهم محرّم عمه‌ام زینب را دیدم که در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است». (۳)

مرحوم «بیرجندی» در «کبریت احمر» می‌نویسد: از برخی مقاتل معتبره از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود: عمه‌ام زینب با تمام مصیبت‌هایی که بر او وارد شده بود از کربلا تا شام هیچ‌گاه نوافل خود را ترک نکرد.

همچنین روایت کرده است که چون امام حسین علیه السلام برای وداع زینب آمد از جمله سخنانی که به او گفت این بود که فرمود: «یا اخْتاه! لا تَنْسِنی فی نافلةِ اللَّیْل»؛ [خواهر جان! مرا در نماز شب فراموش نکن.]

درباره شب عاشورای زینب علیها السلام در کتاب مثیرالاحزان از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل شده است:

«وَ امّا عَمَّتی زَیْنَب فَانَّها لَمْ تَزَلْ قائِمَةً فی تِلْکَ اللَّیلَةِ- أی عاشِرَة مِنَ المُحَرّم- فی مِحْرابِها تَسْتَغیثُ

۱- همان.

۲- بانوی شجاع قهرمان کربلا، ص ۶۱

۳- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۱

ص: ۳۰

الی رَبِّها، وَ ما هَدَأَت لَنا عَیْنٌ وَ لاسَکَنَتْ لَنا زَفْرَهٔ».

[و اما عمه‌ام زینب، پس وی همچنان در آن شب در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به‌درگاه خدای تعالی استغاثه می‌کرد و در آن شب چشم هیچ‌یک از ما به خواب نرفت و صدای ناله ما قطع نشد.] (۱)

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«انَّ عَمَّتی زَیْنَب کانَتْ تُؤَدّی صَلَواتِها مِنْ قِیام، الفَرائِضَ وَ النَّوافِلَ، عِنْدَ مَسیرِنا مِنَ الکُوفَهِٔ الَی الشّام، وَ فی بَعْضِ المَنازِل تُصَلّی مِنْ جُلُوسٍ لِشِدَّهِٔ الجُوعِ وَ الضَّعْفِ مُنْذُ ثَلاثِ لَیالٍ؛ لَانَّها کانَتْ تَقْسِمُ ما یُصیبُها مِنَ الطَّعامِ عَلَی الاطْفالِ، لِانَّ القَوْمَ کانُوا یَدْفَعُونَ لِکُلِّ واحِدٍ مِنّارغیفاً واحِداً مِنَ الخُبْزِ فِی الیَوْمِ وَ اللَّیلَهٔ»

[همانا عمه‌ام زینب همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیرما از کوفه به شام ایستاده می‌خواند و در بعضی از منزل‌ها نشسته نماز خواند و این هم به‌جهت گرسنگی و ضعف او بود، زیرا سه شب بود که غذایی را که به او می‌دادند میان اطفال تقسیم می‌کرد، چون که آن مردمان (سنگدل) در هر شبانه روز به ما یک قرص نان بیشتر نمی‌دادند.] (۲)

***

آنچه آمد نمونه و گوشه‌ای از عبادت‌های بدنی و انجام نمازهای واجب و نافله زینب بود. ضمناً بزرگترین خصلت نیک یک انسان ایثار و مقدم داشتن دیگران برخود است که

۱- همان، ص ۶۲

۲- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۲

ص: ۳۱

از این حدیث، مقام ایثار زینب علیها السلام نیز معلوم می‌شود که چگونه سه شبانه‌روز به‌گرسنگی صبر می‌کند و سهم غذای خود را به اطفال خردسال و امام معصوم علیه السلام می‌دهد!

از این جنبه که بگذریم، خود همین مسافرت تاریخی و تحمل آن همه مرارتها و مصیبت‌هایی که در طول تاریخ بشریت کم‌نظیر و یا بی‌نظیر است،

- و قیام در برابر طاغوتها و ستمگران زمان و رسوا ساختن و محکوم کردن آنها، با آن سخنان نافذ و خطبه‌های آتشین که اظهار هر جمله‌اش احتمال خطرهایی جانی برای خود او و دیگران داشت،

- و درک و رشد دادن به مردم جاهل و نادان و یا بزدل و ترسویی که یکسره خود را در برابر یاغی زمان باخته و یا با مشتی درهم و دینار، سعادت ابدی و آخرت خود را به دنیای ناپایدار و لذت زودگذر جهان فانی فروخته بودند،

- و بیدار کردن مردم بی‌درکی که گول تبلیغات دستگاه دیکتاتوری بنی‌امیه را خورده و امام حسین علیه السلام را به عنوان اخلالگر، لازم القتل می‌دانستند،

و رساندن پیام مقدّس حجت زمان و سرور آزادگان حضرت ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام که جنایتکاران کوفه و شام خیال کردند آن ندای مقدس را در میان شنهای تفتیده نینوا خاموش کردند، به اقصا نقاط جهان، حتی به‌گوش یهودیان و مسیحیان و بیگانگانی که در مجلس یزید برای تماشا یا تبریک آمده و اجتماع کرده بودند،

- و خلاصه انجام یک سلسله رسالتهای الهی و تاریخی

ص: ۳۲

که پشت مردان جهان در انجام آن خم می‌شـد و از عهـده‌شان خارج بود، هرکدام از آنها عبادت بزرگی بود که این بانوی بزرگوار و تربیت شـده مکتب علی و زهرا علیهما السـلام انجام آن‌را به عهـده گرفت و غایت خضوع و تسـلیم خود را بدین‌وسـیله به پیشـگاه مقدس پروردگار خویش اظهار داشت.

«فؤاد کرمانی» شاعر معاصر درباره تسلیم و رضای زینب می‌گوید:

تسلیم و رضا نگر که آن دخت بتول در مقتل کشتگان چو فرمود نزول

شکرانه سرود کی خداوند جلیل قربانی ما به پیشگاه تو قبول

و آن شاعر دیگر در مدح وی سروده است:

زورق ایمان به وی شناخته ساحل کشتی عرفان ز وی فراشته لنگر

فخر سماواتیان و دختر حیدر بانوی عصمت و راست فاطمه مادر

دختر اگر این بُدی نداشتی ای کاش دایه امکان به بطن الّا دختر

نخل شریعت از او گرفت شکوفه دین محمد از او رسید به افسر

جاه مؤبّد به عون اوست مهیا عزت سرمد به‌نصر اوست میسّر

فداکاری و جهاد در راه دین

ایمان به خـدا آثار و لوازمی دارد و مسؤولیّتها و تعهداتی به‌دنبال می‌آورد که هرکس نمی‌تواند بدان‌ها جامه عمل بپوشاند و به آثار و لوازم آن عمل کنـد. از جمله اسن لوازم، مبارزه و جهاد در راه پیشبرد این هـدف مقدس و پیکار با بی‌دینان و گذشت و فداکاری در این‌راه با مال و جان است خدای جهانیان این حقیقت را درضمن آیاتی از جمله این آیه شریفه بیان فرموده است:

وَالَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِاللَّهِ وَ الَّذینَ آوَوْا و نَصَرُوا اولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً .... (۱)

[آنـان‌که ایمـان آورنـد و مهـاجرت کردنـد و در راه خـدا پیکار و جهاد نمودنـد و هم‌آنان که (مؤمنان را) پناه داده و یاری کردنـد، مؤمن واقعی و حقیقی اینهایند ...]

در جای دیگر فرموده است:

انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ انْفُسِهِم فی سَبیلِ اللَّهِ اولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ. (۲)

[براستی مؤمنان تنها کسانی هسـتند که به خـدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن شک نیاوردند و به وسـیله مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند، آنها راستگویانند.]

به همین دلیل است که خدای تعالی با مراتبی مجاهدان را بر دیگران فضیلت و برتری داده و می‌گوید:

۱- سوره انفال، آیه ۷۴

۲- سوره حجرات، آیه ۱۵

ص: ۳۳

ص: ۳۴

الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ‌اللَّهِ بِامْوالِهِمْ وَ انْفُسِهِم اعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللَّهِ».(۱)

[آنانکه ایمان‌آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا با مال و جان خویش جهاد کردند، درجه آنان در پیشگاه خدا برتر و بزرگتر از دیگران است ...]

و در آیه دیگر فرموده است:

فَضَّلَ اللَّهُ المُجاهِدینَ عَلَی القاعِدینَ اجْراً عَظیماً (۲).

[خداوند مجاهدان را برخانه نشینان به پاداشی بزرگ فزونی بخشیده است.]

و منظور از جهاد همان جهد و کوشش و پیکار در راه خدا و فداکاری و گذشت در این‌راه است، و این کار از هرکسی به‌نحوی ساخته است و تحت شرایط خاصی شایسته است، و به همین جهت است که جهاد با شمشیر در میدان جنگ از زنها برداشته شده و بر آنها واجب نیست، اما اگر از راههای دیگری که با ساختمان وجودی و عفت و شخصّیت آنان سازگار باشد بتوانند خدمتی در این‌راه انجام دهند یکی از نشانه‌های ایمان و کمال آنهاست و از این‌رو در شرح زندگانی سیده زنان جهانیان حضرت صدیقه کبری خواندیم که آن بانوی بزرگوار در راه مبارزه با بی‌دینان و بدعتگذاران از تمام فرصتهایی که پیش می‌آمد استفاده می‌کرد و تاجایی که مقدور بود از طریق سخنرانی و تذکر و گفتگوی با صحابه، خطرهایی را که به‌دنبال انحراف

۱- سوره توبه، آیه ۲۰

۲- سوره نساء، آیه ۹۵

ص: ۳۵

در رهبری و نافرمانی و سرپیچی از دستور پیغمبر احساس می‌کرد و مسلمانان را تهدید می‌نمود گوشزد فرمود، و چون دید از این راه نتیجه مطلوب عایدش نمی‌شود حتی از طریق گریه و ناله، نارضایتی خود را از نظام حاکم و انحرافاتی که پیش آمده بود اظهار می‌داشت.

یادگار این بانوی بزرگ یعنی زینب کبری علیها السلام نیز وقتی احساس کرد مسئولیت بزرگ جهاد در راه دین و پیکار و مبارزه با بی‌دینان به‌دوشش آمده و در این‌راه باید از مال و همسر و فرزند بگذرد و حتی اگر لازم شود از دادن جان نیز دریغ نکند با کمال شهامت و فداکاری از خانه و کاشانه و همسر و زندگی دست کشید و فرزند یا فرزندان خود را نیز برای قربانی به‌همراه خود به قربانگاه نینوا آورد و در همه جا، یاری مهربان و دلسوز برای رهبر عالیقدر این قیام و نهضت مقدس یعنی حضرت اباعبداللّه الحسین «روحی و ارواح العالمین له الفدا» بود.

عصر عاشورا هنگامی که آن حجت الهی به درجه شهادت رسید، و مسؤولیت عمده دیگری از این مبارزه‌مقدس بر مسؤولیت قبلی او افزوده شد و بار تازه‌ای از این رسالت سنگین به‌دوش این بانوی شجاع نهاده شد که با کمال شهامت و بزرگواری و گذشت و فداکاری همچون کوهی پولادین و سدّی آهنین در برابر دشمنان منحرف و گرگان خونخوار ضدّ دین و انسانیت قیام کرد و حتی در موارد چندی جان فرزند برومند برادر و حجت‌اللّه زمان یعنی حضرت سجاد علیه السلام را از مرگ رهانید. و در

ص: ۳۶

سخت‌ترین شرایط و پرخفقان‌ترین محیطها در برابر جنایتکاران و ستمگران بی‌دین بی‌مهابا و بدون هیچ واهمه و از دین و آیین خود و مسلمانان دفاع کرد. هر کلمه از سخنان پرمعنا و روحبخش او و نیز هر جمله از نطق‌ها و سخنرانی‌هایش همچون تیرکاری و شهاب سوزانی بود که بر قلب دشمنان می‌نشست. او با کمال سرفرازی و موفقیت وبخوبی این مسؤولیت سنگین را انجام داد و باری را که مردان بزرگ نمی‌توانستند به‌صورت دسته جمعی به منزل برسانند این بانوی با عظمت یکتنه و به تنهایی به منزل رسانید.

توضیح بیشتر این موضوع را ان‌شاءاللّه در صفحات آینده در شرح ماجرای سفر تاریخی زینب علیها السلام به کوفه و شام خواهید خواند.

در شجاعت زینب «فؤاد کرمانی» این رباعی هم سروده است:

سر حلقه آن زنان که بودند اسیر بود آن علویه اشجع از شیر دلیر

اندیشه به‌دل نداشت زان کوه سپاه زیرا که به چشم او جهان بود حقیر

فصاحت و بلاغت

فصاحت و بلاغت این بانوی بزرگوار را می‌توان به وسیله دو خطبه مشهور او در بازار کوفه و مجلس یزید نیز گفت و گویش با پسر زیادبن ابیه شناخت براستی این

ص: ۳۷

بلاغت و شـهامت از یک بانوی داغدیده و مصیبت رسیده با آن‌همه صدمات و گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها و بی‌خوابی‌ها و ناملایمات، جز کرامت چیز دیگری نیست به‌گفته یکی از اساتید- رحمهٔ اللّه تعالی علیه»- بدون نیروی الهی و مدد غیبی مقدور نیست.

هنگـامی که زینب علیهـا السـلام آن سـخنرانی پرشور و بلیغ و جـالب را در میان آن جمعیت دهها هزار نفری بازار کوفه ایراد فرمود مردم حیرت‌زده به‌هم نگاه می‌کردنـد و دسـتها را به‌دندان می‌گزیدند. راوی آن خطبه نقل می‌کند پیرمردی که در کنار من ایسـتاده تحت تأثیر سخنرانی دختر امیرالمؤمنین چنان می‌گریست که ریشش از اشک چشمش ترشده بود و دست به سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت: پـدر و مـادرم فـدای ایشـان که سالخوردگانشـان بهترین سالخوردگـان و خردسالان ایشان بهترین خردسالان، و زنانشان بهترین زنان، و نسل آنها والاتر و برتر از همه نسل‌ها است.

کُهُولُهُم خَیْرُ الکُهُولِ وَ نَسْلُهُم اذا عُدَّ نَسْلٌ لایَبُورُو لایُخْزی

و هنگامی که زینب علیها السـلام در برابر آن مرد پلیـد و جنایتکار یعنی پسـر زیاد قرار گرفت چنان پاسخ فصـیح و بلیغی به او داد و بدین‌وسـیله چنان مشتی به‌دهانش کوبیـد که آن دشـمن غـدّار و رذالت پیشه، با همه عداوتی که نسـبت به آن خاندان پاک و مطهّر داشت نتوانست تعجب خود را از آن‌همه شیوایی و رسایی سخن آن‌هم در قالب الفاظی با آن زیبایی

ص: ۳۸

و ایجاز پنهان دارد و با تبدیل عنوان فصاحت که یکی از کمالات بزرگ به‌شمار می‌رود به عنوان سجع گویی و شاعری، باتحقیر گفت:

«انَّ هذِهِ لَسَجّاعَهًْ، وَ لَعَمْری لَقَدْ کانَ ابُوها سَجّاعاً شاعِراً»

[براستی که این زن در هنر سجع گویی زبردست است، پدرش نیز سجع گو و شاعر بود.]

زینب علیها السلام نیز در پاسخش فرمود:

«ما لِلْمَرأَهِْ وَ لِلسَجاعَهِْ، انَّ لی عَنِ السَجاعَهِْ لَشُغْلًا، وَ لکِنْ صَدْری نَفَثَ بِما قُلْتُ»

[زن را با سجع گویی چه کار؟ مرا بدان دلبستگی نیست، و آنچه شنیدی سوز سینه‌ام بود که بر زبان جاری شد!]

آنچه در این‌باره بیشتر جلب توجه می کند و عظمت دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را بهتر و بیشتر جلوه گر می‌سازد این‌مطلب است که زینب علیها السلام نزد هیچ معلّمی این علم را فرا نگرفته بود و برای یادگرفتن آن آموزگاری ندیده بود، بلکه بهره‌ای الهی و کمالی ذاتی بود که خدای تعالی به او عطا کرده و عنایت فرموده بود و ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ.

*** و این هم بخشی از گفتار «محمد غالب شافعی» یکی از نویسندگان مصری که در شماره ۲۷ سال اول مجله «الاسلام» گفته‌است:

«یکی از بزرگترین زنان اهل‌بیت از نظر حسب و نسب،

ص: ۳۹

و از بهترین بـانوان طـاهره که دارای روحی بزرگ و مقـام تقوا، آینه سـرتاپا نمـای مقام رسالت و ولایت بوده حضـرت سـیده زینب دختر علی بن‌ابی طالب «کرم‌اللّه وجهه» است که به‌نحو کامل او را تربیت کرده بودند او از پسـتان علم و دانش خاندان نبوت سیراب شده بود تا آنجا که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی به شـمار می‌رفت، و در حلم و کرم و بینایی و بصیرت در تدبیر کارها در میان خاندان بنی‌هاشم و بلکه عرب مشهور شد و میان جمال و جلال، و سیرت و صورت، و اخلاق و فضیلت را جمع‌کرده بود شبها در حال عبادت و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیز کاری معروف بود ...».

سفر تاریخی زینب به کربلا

بهترین جایگاه برای شـناخت شخصـیت وجودی زینب علیها السلام همان سفر تاریخی کربلا و مطالعه ماجرای جانگداز واقعه «طف» و به‌دنبـال آن خوانـدن داسـتان اسـارت زینب و همراهان او در کوفه و شام و برخورد با سـتمگران و یاغیان آن زمان است که تاریخ جزئیات آن را ثبت کرده و عظمت فوق‌العاده دختر علی علیه السـلام را جلوه‌گر ساخته است همان بخشـهای اندکی ثبت شده از این مسـافرت بهترین نمونه و الگو برای معرفی شخصـیّت والا و روح با عظمت و کمالات وجودی آن بزرگ بانوی اسـلام در طول عمر پنجاه و چند ساله اوست، و ما را از جست و جو و بحث بیشتر در این‌باره بی‌نیاز و مستغنی می‌سازد.

ص: ۴۰

نخستین مطلب جالب توجه در آغاز این بحث این است که چگونه زینب بدون همسر خود عبداللَّه به همراه برادرش حضرت ابا عبداللَّه علیه السلام اقدام به این سفر کرد و اساساً چرا عبداللَّه بن جعفر به‌همراه آنان نرفت.

برخی گفته‌اند: شدّت علاقه زینب نسبت به برادرش به حدی بود که هنگام ازدواج با عبداللَّه شرط کرد که هرگاه امام حسین علیه السلام خواست به‌سفری برود زینب بتواند به همراه برادر مسافرت کند و عبداللَّه از او جلوگیری نکند. اینکه این نقل تا چه اندازه اعتبار دارد معلوم نیست، امّا مسلّم است که زینب با رضایت عبداللَّه راهی این سفر پرخطر و تاریخی شد و علت اینکه خود عبداللَّه به همراه امام علیه السلام نرفت ظاهراً این بود که برای او مسلّم نبود سرنوشت امام علیه السلام به جنگ و شهادت منجر خواهد شد، اگر چه برای خود امام حسین علیه السلام و برخی از نزدیکان احیاناً مطلب روشن و مسلّم بوده است، از این‌رو عبداللَّه در مکّه ماند، (۱) چنانکه افراد دیگری از نزدیکان امام علیه السلام نیز چون برادرش محمد حنفیه و برخی از عموزادگانش به همین علت همراه امام علیه السلام نرفتند و اساساً برای بسیاری از مسلمانان باور کردنی نبود که بنی‌امیه تا این حد پیش بروند که عزیزترین مسلمانان را هدف تیر و شمشیر قرار دهند و به چنین جنایت بزرگی اقدام کنند، اگر چه از مثل جوان بی‌تجربه و

۱- برخی هم مانند «استاد توفیق ابوعلم» در کتاب «فاطمه زهرا» ص ۷۹ گفته‌اند: ناتوانی و عجز عبداللَّه از مسافرت سبب شد تا نتواند به این سفر برود. این هم نظریه‌ای است که چندان بعید به‌نظر نمی‌رسد زیرا عبداللَّه در آن‌هنگام حدود ۷۲ ساله بود.

ص: ۴۱

خوشگذرانی مانند یزید که‌بویی ازحقیقت‌اسلام به مشامش نخورده و باحیله و تزویر و اعمال نفوذ پدرش معاویه روی کار آمده بود چنین اعمالی بعید به‌نظر نمی‌رسید!

عبداللَّه در عین حال روی همین خطر احتمالی سعی و کوشش خود را کرد بلکه امام علیه السلام را از این سفر خطرناک منصرف سازد و چون با مخالفت آن‌حضرت روبه‌رو شد و فهمید که تصمیم امام علیه السلام به انجام این مسافرت قطعی است و نمی‌تواند آن‌حضرت را از این‌راه منصرف سازد، لذا دو فرزند عزیز خود را به نامهای «عون» و «محمد» به‌همراه حضرت زینب فرستاد و به‌آنها سفارش کرد که همه‌جا از امام علیه السلام حمایت کنند و حداکثر احترام را نسبت به آن بزرگوار انجام دهند.

تفصیل ماجرا را طبری و دیگران این‌گونه نقل کرده‌اند:

چون امام حسین علیه السلام از مکه به‌سمت کوفه حرکت کرد، «عبداللَّه بن جعفر» طی نامه‌ای که به‌وسیله دو فرزندش عون و محمد به‌نزد آن حضرت فرستاد نوشت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که چون نامه مرا خواندی از این سفر بازگرد که من ترس آن دارم اتفاقی بیفتد که سبب هلاکت خاندانت باشد، و اگر شما به شهادت برسی نور زمین خاموش می‌شود زیرا مردم امروز به‌وسیله تو به‌راه می‌آیند، و مردمان با ایمان به تو امید دارند، پس شتاب مکن که من به‌دنبال نامه‌ام خدمت شما خواهم رسید.

عبداللَّه بن جعفر پس از فرستادن این نامه به‌نزد «عمرو ابن‌سعید بن‌عاص» که از طرف یزید حاکم و فرماندار مکه

ص: ۴۲

بود رفت و به او گفت: نـامه‌ای برای حسـین علیه السـلام بنویس و به او اطمینان بـده که اگر به مکه باز گردد در اینجا امنیت دارد و به‌هر وسیله‌ای شده او را امیدوارکن تا آسوده خاطر شود و از این‌راه منصرف شود.

«عمرو بن‌سعید» گفت: تو به‌هر گونه که مایل هستی نامه‌ای بنویس و به‌نزد من آر تا من آن را مهر و امضا کنم.

عبـداللّه بن جعفر نـامه‌ای نوشت و به‌نزد او برد و عمرو آن را امضـا کرد، عبـداللّه برای محکم کـاری بیشـتر به‌وی گفت: این نـامه را به‌همراه برادرت یحیی بن‌سـعید بفرست تا با رفتن او اطمینان بیشتری پیـدا کنـد. عمروبن سـعید این‌کار را هم کرد و عبداللّه با یحیی هردو از مکه خـارج شدنـد و خود را به امـام علیه السـلام رساندنـد و نامه حاکم مکه را به آن‌حضـرت دادنـد و برای بازگشت به او اصرار کردند.

امام علیه السـلام در پاسـخ آن دو فرمود: من جـدم رسول‌خـدا صـلی الله علیه و آله را در خواب دیده‌ام و او به من دسـتوری داده که باید آن‌را انجام دهم، چه به سود من باشد و چه به‌زیان! آن دو پرسیدند: آن خواب چیست؟ فرمود: آن‌را به کسی نگفته‌ام و نخواهم گفت تا آن‌گاه که پروردگار خود را دیدار کنم و از این جهان بروم.

عبـداللّه بن جعفر با شـنیدن این سـخنان از بازگشت امام ناامیـد شد و به دو فرزند خود عون و محمد دسـتور داد ملازم آن حضـرت باشند، آن دو نیز به همراه امام علیه السلام به کربلا آمدند و در آن روز به‌شهادت رسیدند. (۱)

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۲- ۲۹۱؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷۰

ص: ۴۳

ورود زینب به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا

بیشتر اشاره شـد که دختر بزرگوار امیرمؤمنان تا پیش از شـهادت برادر ارجمنـدش امام حسـین علیه السـلام که بار سـنگین تبلیغ پیام آن‌حضـرت به‌گوش مردم آن زمـان بـه دوشـش نیامـده بـود و مسؤولیّت قافله‌سالاـری و سرپرستی بازمانـدگان امـام علیـه السـلام به‌عهـده‌اش محول نشـده بود، تحمـل کمـتری در برابر آن حوادث سـهمگین و مصـیبت‌های سـختی که به‌فاصـله انـدکی برای وی و دیگران پیش آمـد از خود نشان می‌داد، اما از زمان شـهادت امام علیه السـلام به بعـد گویا نیروی شـکیبایی و تاب و توانش در برابر حوادث ناگوار چندین برابر شد، و همچون کوه عظیمی، آن مصیبتهای کمرشکن را یکی پس از دیگری برخود هموار می‌ساخت.

و این یک قانون مسلّم و سنّت الهی است، که خدای تعالی خود فرموده است:

انَّ الَّذینَ قالوُا رَبُّنَااللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنزَّلُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَهُ ألّاتّخافُوا وَ لاتَحْزَنُوا (۱)

[آنان‌که گفتند پروردگار ما خداست و سپس استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنها نازل شوند که نترسید و بیمناک نباشید.]

و هم او فرموده:

انْ تَنْصُروُا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اقْدامَکُم ... (۲)

۱- سوره فصلت، آیه ۳۰

۲- سوره محمد، آیه ۷

ص: ۴۴

[اگر خدا را یاری کنید او هم شما را یاری و ثابت قدمتان می کند.]

رفتار امام علیه السلام نیز با خواهرش می تواند شاهدی بر این‌مطلب باشد.

در شب عاشورا

شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: حضرت علی‌بن الحسین علیه السلام در روایتی چنین فرمود است: در شب عاشورا در خیمه‌ام نشسته بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری می کرد، در آن‌هنگام پدرم به خیمه خود رفت و «جوین» غلام آزاد شده ابی‌ذر غفاری نزد او نشسته بود و شمشیر آن‌حضرت را اصلاح می کرد، پدرم شروع به‌خواندن اشعار زیر کرد که حاکی از بی‌وفایی دنیاست:

یا دَهْرُ! افٍّ لَکَ مِنْ خَلیلِ کَمْ لَکَ بِالاشْراقِ وَ الاصیلِ

مِنْ صاحِبٍ اوْ طالِبٍ قَتیلِ وَ الدَّهْرُ لا یَقْنَعُ بِالبَدیلِ

وَ انَّما الامْرُ الَی الجَلیلِ وَ کُلُّ حَیٍّ سالِکٌ سَبیلِ

و این اشعار را دو یا سه بار تکرار کرد و من از خواندن این اشعار مقصود او را دانستم، بغض گلویم را گرفت اما خودداری کردم و به هر ترتیبی بود خاموش شدم و دانستم زمان بلا فرارسیده است. ولی عمّه‌ام زینب چون دل نازکتر از من بود با شنیدن این اشعار، بی‌تاب شد و نتوانست خودداری کند، و لذا بی‌تابانه از جا برخاست و به‌نزد امام علیه السلام

ص: ۴۵

دوید و گفت:

«واثَکْلاهُ لَیْتَ المَوْتُ اعْدَمَنِی الحَیاةَ، الیَوْمَ ماتَتْ امّی فاطِمَهُ وَ ابی عَلِیّ وَ اخِی الحَسَن، یا خَلیفَةَ الماضی وَ ثُمالَ الباقی»!

[آه از این مصیبت! ای کاش مرگ من رسیده بود! امروز چنان است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند ای بازمانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان!]

امام علیه السلام که چنان دید نظری به خواهر افکند و بدو فرمود:

«یا اخَیَّهُ لایُذْهِبَنَّ حِلْمَکِ الشَیْطانُ»!

[خواهر جان! مواظب باش شیطان حلم و شکیبایی‌ات را نرباید!]

این جمله را گفت و به‌دنبال آن، اشک، چشمان امام علیه السلام را گرفت و سپس فرمود:

«لَوْ تُرِکَ القَطالیلًا لَنام»!

[اگر مرغ «قطا» را به حال خود وا می‌گذاشتند آسوده می‌خوابید!]

زینب با شنیدن این جمله تأثر و اندوهش بیشتر شد و گفت:

«یا وَیْلَتاه افَتَغْتَصِبْ نَفْسَکَ اغْتِصاباً فَذاکَ اقْرَح لِقَلْبی وَ اشَدُّ عَلی نَفْسی»!

[ای وای بر من! آیا دل به‌مرگ نهاده‌ای؟ این بیشتر دل

ص: ۴۶

مرا ریش می‌کند و بر من سخت‌تر و ناگوارتر است!]

و به‌دنبال آن دست برد و گریبان خود را چاک زد و بی‌حال بر زمین افتاد!

امام علیه السلام که چنان دید برخاست و آب به‌صورت خواهر پاشید و با کلمات زیر او را دلداری و آرامش داد:

«یا اخْتاه اتّقِی اللَّه وَ تَعَزَّی بِعَزاءِ اللَّهِ، وَ اعْلَمی انَّ اهْلَ الارْضِ یَمُوتُونَ وَ اهْلَ السَّماءِ لایَبْقُونَ، وَ انَّ کُلَّ شَیءٍ هالِکٌ الَّا وَجْهَ اللَّهِ الَذی خَلَقَ الخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ یَبْعَثُ الخَلْقَ وَ یُعیدُهُمْ وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَه!.

جَدّی خَیْرٌ مِنّی وَ ابی خَیْرٌ مِنّی وَ امِیّ خَیْرٌ مِنّی وَ اخی خَیْرٌ مِنّی، وَلی وَ لِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله اسْوَهٔ».

[خواهر جان! پرهیزکاری و شکیبایی پیشه کن، بردبارباش و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان نخواهند ماند و همه چیز هلاک می‌شود جز خداوندی که آفریدگان را به‌قدرت خود آفرید و مردم را برانگیخت، و او یگانه بی‌همتاست.

[خواهر جان] جدّ من [رسول خدا] از من بهتر بود و مادرم از من بهتر بود و پدرم از من بهتر بود و برادرم به از من بود [که همه از این‌جهان رفتند] و من و هر مسلمانی باید به‌رسول خدا تأسّی کنیم.]

حسین علیه السلام با این سخنان زینب را آرام کرد و به دنبال آن، زینب را سوگند داد که خواهرم! نباید در کشته شدن من گریبان چاک زنی و روی خود را بخراشی و در این باره سفارشی در این‌باره به زینب کرد که شاعر پارسی زبان مرحوم «عمّان سامانی» آن را این‌گونه به‌نظم درآورده است:

ص: ۴۷

جان خواهر! در غمم زاری مکن با صدا بهرم عزاداری مکن

هرچه باشد تو علی را دختری عصمت‌اللهی و زهرا پروری

معجر از سرپرده، ازرخ وامکن آفتاب و ماه را رسوا مکن

خانه‌سوزان را تو صاحبخانه‌باش با زنان در همرهی، مردانه‌باش

باتو هستم جان خواهر همسفر توبه‌پا این راه پویی من به سر

امام علیه السلام مانند این‌که با این سخنان ضمن سفارش خواهر به صبر و سکون و بردباری ونوعی تصرّف تکوینی در دل زینب، او را برای روبه‌رو شدن با مصایب دشوار بعدی آماده کرد، زیرا وضع دختر فاطمه علیها السلام از آن ساعت به بعد تغییر کرد و دیگر از آن گونه بی‌تابی‌ها از او دیده نشد.

در روز عاشورا

شاهد گفتار بالا رفتار دختر شجاع علی علیه السلام در روز عاشوراست، زیرا همان زینب که با شنیدن چند شعر که حکایت از مرگ برادر می‌کرد آن‌گونه بیتاب می‌شود در فردای همان می‌کوشد برادر بزرگوارش را در برابر کشته جوان عزیزش دلداری دهد و فکر او را به‌خود متوجه سازد همان بانوی محترمی که آن شب از خبر شهادت و کشته‌شدن برادر بیهوش می‌شود، روزهای بعد از آن، در

ص: ۴۸

چند مورد با متانت و شکیبایی خود سبب شد تا جان برادرزاده‌اش حضرت علی‌بن الحسین علیه السلام امام وقت را از مرگ حفظ کند.

و در متون تاریخی مربوط به ماجرای غم‌انگیز روز عاشورا چند جا نام زینب علیها السلام مذکور است یکی در هنگام به زمین افتادن علی اکبر حسین علیه السلام که پدر را به‌بالین خود طلبید، نقل شده است که زینب خود را به‌میدان رسانید و روی کشته علی‌اکبر انداخت و صدا را به «یا اخَیّاهُ، وَ یَا ابْنَ اخَیّاهُ، وَ وامُهْجَةَ قَلْباه» و امثال این جملات بلند کرد. همان طور که اشاره‌شد به گفته برخی از اهل دانش، این کار زینب، به خاطر جلب توجه برادرش حسین علیه السلام به‌خود و کاستن از شدت اندوهی بود که با دیدن پیکر آغشته به خون و قطعه‌قطعه علی‌اکبر به آن‌حضرت دست داده بود.

در موقعیتهای دیگر روز عاشوراء هم نام بانوی بزرگوار ما ذکر شده است. او همه جا به‌عنوان کمک کاری از جان گذشته و حامی و یاوری سربرکف نهاده از هدف مقدس برادرش حمایت می کرد و چهره مجاهد فداکاری را داشت که یکسره مصیبتهای سهمگین بر خودرا به دیار فراموشی می‌سپرد و داغ آن همه کشتگان و عزیزان و نوجوانان سرواندام و زیبای خود را از یاد می‌برد و خود را برای انجام فرمان امام علیه السلام و مأموریتهای خطرناکی که به‌نام او صادر می‌شد مهیا می کرد.

یک‌جا می‌بینیم عبداللَّه فرزند کوچک امام حسن علیه السلام که با دیدن عموی عزیزش که روی خاک افتاده و ددمنشان کوفه

ص: ۴۹

و شام اطراف بـدن مطهرش را گرفته‌انـد و هرکدام می‌خواهند خون پاک آن حضـرت را بریزند، از خیمه بیرون می‌دود تا خود را به عمو برسانـد شاید بتواند آن پلیدان را از پیرامون بدن آن حضـرت پراکنده کند، در اینجا امام علیه السـلام خواهر را مخاطب می‌ساز دو صدا می‌زند:

«یا اخْتاهُ احْبِسیهِ»!

[خواهر جان! این کودک را نگهدار.]

زینب فوراً می‌دود و عبـداللّه را می‌گیرد، امـا آن کـودک معصـوم دست خـود را از دست عمه می‌کشـد و بالاـخره خـود را به عمو می‌رساند و روی بدن نازنین آن حضرت به دست آن سنگدلان شربت شهادت می‌نوشد.

در جـای دیگر مشاهـده می‌کنیم، در آخرین لحظـات که امـام علیه السـلام برای وداع و خـداحافظی به‌نزد زنهـا می‌آیـد باز زینب را مخاطب می‌سازد و می‌گوید:

«ناوِلینی وَلَدیَ الصَّغیرَ حَتّی اوَدِّعَهُ»!

[خواهرم فرزند! کوچکم را بیاور تا با او وداع کنم.]

چون زینب، علی‌اصغر را به‌دست آن‌حضرت می‌دهد «حرملهٔ بن کاهل» تیری به گلوی نازک آن طفل می‌زند و آن کودک معصوم را در بغل پدر شهید می‌کند و امام علیه السلام بدن خون آلود آن طفل را به زینب می‌سپارد.

هچنین در تاریـخ می‌نویسـند: امام علیه السـلام هنگامی که به‌نزد بانوان حرم می‌آید محرم اسـرار خود زینب را می‌طلبد و از او جامه کهنه‌ای می‌خواهد تا زیر لباسهای خود بپوشد و به

ص: ۵۰

خواهر عزیز خود می گوید:

«یا اخْتاهُ ایتینی بِثَوْبٍ عَتیقٍ لا یَرْغَبُ احَدٌ فیهِ مِنَ القَوْمِ اجْعَلْهُ تَحْتَ ثِیابی لِئَلّا اجَرَّدَ مِنْهُ بَعْدَ قَتلی»!

[خواهرم! جامه کهنه‌ای برایم بیاور تا آن را زیر لباسهایم بپوشم که احدی از این مردم در آن طمع نکند شاید پس از کشته شدن بدنم را برهنه نکنند!]

زینب نیز چنین جامه‌ای می‌آورد و به‌دست برادر می‌دهد و روی همان نشانه صبح روز بعد به سراغ بدن مطهر برادر می‌رود اما بدن را برهنه می‌بیند و آن جامه کهنه را هم در تن آن حضرت مشاهده نمی کند.

خلاصه، زینب علیها السلام همه‌جا همچون کوهی استوار خود را آماده می کرد تا فرمان مطاع امام زمان خود را انجام دهد و بی‌دریغ در راه اطاعت او فرمانبرداری کند، خدا می‌داند آن لحظه آخری که برادر را برای رفتن به میدان شهادت بدرقه می کرد با چه نیروی شگفتی خود را نگه می‌داشت، و چگونه چنان استقامت و بردباری از خود نشان داد که امام علیه السلام اسراری به او می گوید و وصایایی به او می کند و بهتر است این ماجرای غم‌انگیز را از زبان شاعر خوش قریحه و دلسوخته پارسی زبان عمّان سامانی باز گو کنیم:

خواهرش برسینه و برسرزنان رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه، راه را دود آهش کرد حیران، شاه را

ص: ۵۱

شه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه چشمی بدانسوکرد باز

دید مشکین مویی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو، مرد آفرین روزگار زن مگو، بنت الجلال، اخت الوقار

زن مگو، خاک درش نقش جبین زن مگو، دست خدا در آستین

از قفای شاه رفتی هر زمان بانگ مهلًا مهلًاش بر آسمان

کی سوار سرگران! کم کن شتاب جان من! لختی سبکتر زن رکاب

تا ببویم آن شکنج موی تو تا ببوسم آن رخ دلجوی تو

***

پس زجان برخواهر استقبال کرد تا رخش بوسد الف را دال کرد

شد پیاده بر زمین زانو نهاد برسر زانو سربانو نهاد

همچو جان، خود را در آغوشش کشید این سخن آهسته در گوشش دمید

کی عنان گیر من آیا زینبی یا که آه دردمندان درشبی

ص: ۵۲

پیش پای شوق زنجیری مکن راه عشق است این، عنان‌گیری مکن

در فراقت از تو جانم عذر خواه رو که رفتم، حق تو را پشت و پناه

رو یتیمان مرا غمخوار باش در بلا و درشداید یارباش

رو که هستم من به هرجا همرهت آگهم از حال قلبِ آگهت

چون شوی بر ناقه عریان سوار در به‌در گردی به‌هر شهر و دیار

نیستم غافل دمی از حال تو آیم از سر هرکجا همراه تو

رو که سوی شام خواهی شد روان با علی آن قبله گاه عارفان

و شاعر دیگر، «محزون رشتی» دراین‌باره گفته است:

خواهرا! ناموس حقّ داوری بر یتیمانم تو جای مادری

زینبا! غارت شود چون خیمه‌ها جمع کن اطفال حیران مرا

پیکرم بینی چو اندر خاک و خون پامنه از نقطه طاقت برون

خواهرا! در ماتمم افغان مکن موی سراندر غمم افشان مکن

ص: ۵۳

خواهرا! چون برسنان بینی سرم بردباری کن به حق مادرم

در تاریخ آمده است که چون زینب مشاهده کرد امام علیه السلام روی زمین افتاد و لشکر بی‌شرم و مأموران ننگین پسر مرجانه و یزید اطراف بدن مطهرش را برای به شهادت رساندن آن‌حضرت گرفته‌اند از خیمه بیرون آمد و خطاب به پسر سعد با سرزنش و ملامت و به‌صورتی تحقیرآمیز فرمود:

«یَا ابْنَ سَعْد! ایُقْتَلُ ابُوعَبْدِاللَّهِ وَ انْتَ تَنْظُرُالَیهِ»؟

[ای پسر سعد! آیا ابوعبداللّه الحسین کشته می‌شود و تو می‌نگری؟]

یعنی چگونه تن به این ننگ و پستی می‌دهی که فرزند عزیز فاطمه و پسر پیغمبر خدا را در پیش روی تو بکشند و تو که ادعای مسلمانی می‌کنی و خود را یک انسان می‌دانی و از نظر قرابت و ارتباط با آن‌حضرت نیز هر دو از تیره قریش و هر دو از شهر مکه و اهل حجاز هستید هیچ‌گونه دفاعی از او نمی‌کنی و این‌گونه بی‌تفاوت هستی؟

ابن سعد که تا به آن ساعت سرمست پیروزی و مغرور امارت و ریاست برلشکر پسر زیاد بود و جز تملق و چاپلوسی و اظهار ذلت و خواری چیزی ندیده بود، و در فکر بود تا غائلهٔ هر چه زودتر پایان پذیرد و او به حکومت ری- که همه این ننگها را برای رسیدن به آن برخود خریده بود- برسد و پیوسته خوابهای طلایی رفتن به استان ری و

ص: ۵۴

تکیه زدن بر تخت حکومت و فرمانروایی آن خطّه را می‌دید، چنان از این جمله کوتاه که در آن موقع حساس از دهان دختر شجاع امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شد یکّه خورد و چنان این جمله کوتاه چون پتک محکم و آهنین بر مغز او کوبیده شد و افکار طلایی و پایه‌های کاخ غرور او را در هم فروریخت که بی‌خود و بی‌اختیار شروع به‌گریه کرد و سیلاب اشک از دیدگانش فرو ریخت و برریشهایش سرازیر شد و برای تیره روزی و بدبختی فراوانی که برای خود خریده بود زار زار گریستن آغاز کرد، اما صورت خود را از بانوی قهرمان کربلا برگرداند تا زینب آثار شکست را در چهره‌اش نبیند و احیاناً هدف جملات دیگری از سخنان کوبنده و ملامت‌آمیز دختر فداکار و باشهامت زهرا علیها السلام که نقش تیرهای کاری را داشت قرار نگیرد! با این حال دختر علی از پای ننشست و نگاهی به سمت آن قوم بی‌شرم کرد و صدا زد:

«اما فیکُم مُسْلِم»

[آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟]

باری زینب علیها السلام با همین یکی دو جمله کوتاه چنان تزلزلی در ارکان لشکر دشمن و روحیه آنها افکند که تا پایان عمر ننگینشان اثر گذارد. حتّی برخی از تواریخ نقل کرده‌اند که از همانجا گروهی را به فکر قیام بر ضدّ بنی‌امیه و حکومت دست نشانده آنها در کوفه انداخت و خود را از معرکه کنار کشیدند و بعدها به «توّابین» معروف شدند و به‌دستیاری مختار حکومت عبیداللّه بن زیاد را در کوفه

ص: ۵۵

سرنگون کردند.

حتی می‌توان گفت مرثیه‌های زینب بربالین برادرش، رو کردن به سوی مدینه و سخن گفتن با جدّ و مادرش، رفتار و کردارش در عصر روز عاشورا و صبح روز بعد جنبه تبلیغی داشته و کاملًا حساب شده و دقیق بوده است و به وسیله همان سخنان و اعمال خود، زمینه انقلاب برضدّ ستمگران را در میان مردم فراهم‌کرده و از فرصت که پیش آمده حدّ اکثر استفاده را برای به ثمر رساندن قیام مقدس امام علیه السلام کرده است، چنانکه مادرش فاطمه علیها السلام نیز گاهی از چنین فرصتها و وسایلی استفاده می‌کرد و انحرافات پیش آمده و ظلمهایی را که به او شده بود به گوش فریب خوردگان می‌رسانید.

*** برای نمونه برخی از مرثیه‌های نقل شده در تاریخ را ذکر می‌کنیم.

مرحوم سید رحمه الله در کتاب «لهوف» از «حمید بن مسلم» چنین روایت می‌کند:

عصر عاشورا زنان را از خیمه‌ها بیرون ریختند و آن خیمه‌ها را آتش‌زدند، در این وقت زنان صیحه می‌زدند و چون چشمشان به کشتگان افتاد لطمه به‌صورت زدند.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند دختر علی علیه السلام را فراموش نمی‌کنم که در مرثیه برادرش حسین علیه السلام با صوتی حزین و دلی غمگین می‌گفت:

«وا مُحَمّداه! صَلّی عَلَیْکَ مَلیکُ السَّماءِ، هذا حُسَینٌ

ص: ۵۶

بالعراءِ، مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ، مُقَطَّعُ الاعْضاءِ، واثَكْلاهُ وَ بَناتُكَ سَبايا، اَلَى اللّهِ المُشْتَكى، وَ الى مُحَمَّدِ المُصْطَفى، وَ الى عَلِيّ المُرْتَضى، وَ الى فاطِمَةَ البَتُولِ، وَ الى حَمْزَةَ سَيِّدِالشُهَداءِ.

وا مُحَمَّداهُ! وهذا حُسَينٌ بِالعَراءِ تسْفى عَلَيهِ ريحُ الصَّباءِ، قَتيلُ اوْلادِ البَغايا! واحزْناه وَ اكُرْباه! عليكَ يا أباعبدِاللّهِ! اليَوْم ماتَ جَدّى رَسُولُاللّهِ، يا اصْحابَ مُحَمَّداه، هؤُلاءِ ذُرَيّةُ المُصْطَفى يُساقُونَ سَوْقَ السَبايا» (۱)!

[ای محمد! درود فرستند بر تو فرشتگان آسمان، این که به خون آغشته و اعضای بدنش از هم جدا، و دخترانت اسیر شده‌اند حسین است، شکوه ما به درگاه خداست و به پیشگاه محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء.

ای محمد! این حسین است که در این دشت روی زمین افتاده و بادصبا بر پیکر او گرد و غبار می‌افشاند، یعنی کشته دست اولاد زنا!. ای دریغا! و ای افسوس که امروز (براستی) جدّم رسول خدا کشته شد! ای اصحاب و یاران محمد! آخر اینان فرزندان حضرت مصطفی هستند که همچون اسیران آنان را می‌برند!]

*** با دقّت و تأمّل در همین چند جمله کوتاه شکوه آمیزبانوی شجاع و قهرمان کربلا در آن صحنه پر از رعب و وحشت و پیش روی سربازان بی فضیلت عمر ابن سعد و

۱- نفس‌المهموم، ص ۱۹۹

ص: ۵۷

سرلشکران مغرور و سرمست، او بخوبی می‌توان احساس کرد که دختر امیرالمؤمنین علیه السلام با چه شجاعت و شهامتی جنایات آنها را افشا و اعمال وحشیانه آنان را محکوم می کند و چه بذری برای انقلابهای آینده در دل آنها و دیگرانی که آن سخنان به گوششان می‌رسید می‌پاشد و چگونه ضد اسلام بودن حکومت و عمّال جنایتکار او را به گوش لشکریانی که هر گروه آنها از شهر و دیاری جداگانه بودند می‌رساند! تا آنجا که می‌فرماید «امروز جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد ...»!

گویا می‌خواهد بگوید: امروز با کشتن حسین علیه السلام در حقیقت پیغمبر را کشتید! قرآن و احکام‌وشریعت مقدس‌او راکشتید! زحمات ورنجهای چندین ساله او را از بین بردید! و ... چرا که حسین علیه السلام در این قیام و نهضت، هدفی جز احیای احکام اسلام و شریعت مقدّس جدّش نداشت در حقیقت حسین علیه السلام برای دفاع از حریم اسلام کشته شد.

سپس آن حضرت خطاب به اصحاب پیغمبر می‌فرماید:

«ای اصحاب محمد ...»!

با اینکه معلوم نیست حتی یکی از اصحاب و یاران پیغمبر در کربلا حضور داشته و شاهد آن ماجرا و مخاطب سخنان زینب بوده باشند، اما زینب می‌داند که این سخنان او در آنجا یادداشت و ضبط می‌شود و به گوش مردم می‌رسد و آنها که در آنجا حضور دارند و هر گروه و دسته‌ای که از شهر و دیاری به آنجا آمده‌اند هرکدام این جملات را به خاطر می‌سپارند و احیاناً به عنوان خبرنگار

ص: ۵۸

آنها را یادداشت می‌کنند و پس از مراجعت به شهرهای خود بازگو می‌کنند ... و سر انجام در تاریخ ثبت می‌شود.

آری زینب علیها السلام با بصیرت و بینایی کامل خود اینها را می‌دانست و به جای آنکه از دیدن اجساد به خون آغشته برادرها و برادرزاده‌ها و جوانان خویش، شکیبایی و توان خود را از دست بدهد و صدا را به گریه و شیون بلند کند و مانند زنان عاجز از زمین و زمان شکایت کند و از بدبختی خود بنالد و احیاناً از شدت ناراحتی سخنان ناروایی بر زبان جاری سازد، از این فرصت زودگذر در جهت اهداف دین و مکتب و برادر شهیدش استفاده می‌کند و برای به ثمر رساندن آن نهضت مقدس در آن موقعیت حساس تا حدّ توان از نیرو وامکاناتش از کمال بهره‌برداری را می‌کند.

یک فراز دیگر

در یکی از مقاتل به نقل از حضرت زینب علیها السلام چنین آمده است:

«یا مُحَمَّداه! بَناتُکَ سَبایا وَ ذُرِّیَّتُکَ مُقَتَّلة، تُسْفی عَلَیهِم ریحُ الصَّبا، وَ هذا حُسَینٌ مَحْزُوزُ الرَأس مِنَ القَفا، مَسْلُوبُ العِمامَةِ وَ الرِّداء، بِأَبی مَنْ اضْحی عَسْکَرُه فی یَوْمِ الاثنین نَهْباً، بِأَبِی مَنْ فُسْطاطُهُ مُقَطَّع العُری، بَأَبِی مَنْ لا غائِبَ فَیُرتَجی، وَ لاجَریح فَیُداوی، بَأَبی مَنْ نفسی له الفِداءُ، بأبی المهمومُ حَتّی قَضَی، بأبی العَطْشَان حَتّی مَضَی، بأبی من شَیبتُه تَقْطُرُ بِالدِماءِ، بِأَبی مَنْ جَدُّهُ مُحَمَّد المُصْطَفی، بِأَبی مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ اله السَّماءِ، بِأَبی مَنْ هُوَ سِبْطُ نَبِیِّ الهُدی، بِأَبِی مُحَمَّد

ص: ۵۹

المُصْطَفی، بِأَبِی خَدیجَهْ الکُبْری، بِأبی عَلِی المُرْتَضی، بِأبِی فاطِمَهَْ الزَهْراءِ سَیِّدهْ النِّساءِ، بِأَبی مَنْ رُدَّتْ لَهُ الشَّمسُ حَتّی صَلَّی (۱)».

[یا محمـد! (بنگر که) که دختران تو اسـیر و فرزندانت مقتول و کشـته شده‌اند، و باد صـبا بر آنان می‌وزد و این حسـین (تو) است که سرش را از قفا بریدنـد و عمامه وردایش را ربودند. پدرم به‌فدای آن‌کس که روز دوشـنبه (۲) سپاهش به تاراج رفت، پدرم به‌فدای آن کس که بنـدهای خیمه‌های او را گسسـتند، پـدرم به‌فـدای کسـی که به سـفر نرفته است تا امیـد به بازگشت او باشد و مجروح و زخمـدار نیست تا بتوان او را مـداوا کرد! پـدرم به فدای آن کس که از محاسن او خون می‌چکد! پدرم به فدای آن کس که جدش محمد مصـطفی است، پدرم به‌فدای آن کس که جدش پیغمبر خداست، پدرم به‌فدای محمد مصطفی و خدیجه کبرا و علی مرتضی و فاطمه زهرا بانوی زنان جهانیان، پدرم به‌فدای آن کس که خورشید برای او بازگشت تا نماز بگذارد!]

در این سـخنان نیز دختر با شـهامت علی و زهرا علیهم السـلام سـخن خود را در قالب مرثیه و به عنوان گریه‌و زاری برکشته برادر، از اسارت دختران پیغمبر صـلی الله علیه و آله و کشـته شـدن فرزنـدان آن حضـرت شـروع می‌کنـد، و این جنایات غیرقابل جبران را که به‌دست همان شـنوندگان و تماشاچیان صورت گرفته بود به یادشان می‌آورد و رسوایی و ننگی که با کشتن فرزند دلبند پیغمبر برای خود خرید بودند به رُخِشان می‌کشد و

۱- نفس المهموم، ص ۱۹۹

۲- پاورقی صفحه بعد را ملاحظه کنید.

ص: ۶۰

ضمناً برای ثبت در تاریخ، جزئیات این جنایت عظیم را یادآوری می‌کند، و حتی تاریخ آن را با ذکر روز، بیان وکار مورّخان را آسان می‌کند. او این مسؤولیّت را نیز خود انجام می‌دهد و در پایان نیز یکی از فضایل و کرامات بزرگ پدرش علی علیه السلام را نیز که شاید به‌دست فراموشی سپرده شده بود و یا به‌دست بنی‌امیه و دشمنان ازبین‌رفته بود در خاطره‌ها زنده و تجدید می‌کند و اجر و پاداش نقل حدیث در فضایل پدرش را نیز که یکی از عبادتهای بزرگ، بخصوص در آن محیط و زمان بوده به دست می‌آورد! و ... (۱)

و خلاصه کاری می‌کند که راوی حدیث می‌گوید:

«فَأَبْكَت وَ اللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَديق ...»!

[به خدا سوگند زینب کاری کرد که هر دشمن و دوستی را به گریه انداخت.]

راوی نگفته است که خود زینب هم در هنگام بیان آن سخنان گریه می‌کرد یا نه! و معلوم نیست آن بانوی پرتحمل و شکیبا درآن فرصت حساس تحت تأثیر آتش‌سوزان دل قرار گرفته و اشک و گریه او را بی‌تاب کرده باشد، اما آنچه برای او اهمیت داشت همان گریه تماشاچیان و بخصوص دشمنانی بود که سخنان او را می‌شنیدند و این‌گونه تحت

۱- مورّخان در تعیین روز عاشورا وشهادت امام حسین علیه السلام و این که آن روز دوشنبه بوده است اختلاف دارند اما استاد ما مرحوم شعرانی در پاورقی ترجمه «نفس المهموم، ص ۲۰۲ بتفصیل روی این موضوع بحث کرده و از روی حساب دقیق تاریخی وزیجها ثابت کرده است که عاشورا در روز دوشنبه بوده است، و برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور مراجعه کنید.

ص: ۶۱

تأثیر سخنان او قرار گرفته بودند!

زینب می‌دانست که این گریه‌ها انقلاب‌هایی را به‌دنبال دارد و همین قطرات اشک دیر یا زود به صورت سیل بنیان کنی در می‌آید و کاخ بیداد یزید و عمّال ننگینش را ویران خواهد کرد، بلکه همین سخنان به‌صورت حماسه‌هایی در خواهد آمد که با ذکر آنها در مجالس و محافل همیشه و در طول تاریخ مانع ظلم و تجاوز و طغیان و سرکشی ستمگران دیگری همچون یزید خواهد بود!

با دقت و بررسی در این سخنان و گفتارهای دیگری که در گوشه و کنار تاریخ از زینب علیها السلام نقل شده است می‌توان به شخصیت والای این بانوی بزرگ پی‌برد و راز آن‌همه عظمت را که سبب شده است تا نویسندگان و مورخان نامی جهان اسلام و دیگران در برابر این بانو سر تعظیم فروآوردند، درک کرد.

عصر عاشورا

محدث قمی رحمه الله در ضمن وقایع عصر عاشورا از کتاب «اخبارالدول» قرمانی نقل می‌کند که وقتی آن بی‌شرمان به خیمه‌های امام علیه السلام ریختند و غارت خیمه‌ها و سوزاندن آنها را آغاز کردند شمربن ذی‌الجوشن پیش آمد و آهنگ قتل حضرت علی‌بن الحسین علیه السلام را که آن زنان بیمار و مریض بود کرد، در این هنگام زینب دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیرون آمد و گفت: به خدا سوگند نمی‌گذارم او را بکشید مگر اینکه من هم کشته شوم! شمر که چنان دید از کشتن آن

ص: ۶۲

حضرت صرف‌نظر کرد. (۱) این هم یک فضیلت دیگر از فضایل بانوی شجاع و دلیر کربلا علیها السلام است که بدین‌وسیله جان امام زمان خود را حفظ کرد و آن حضرت را از کشته‌شدن به‌دست آن ناپاکان بی‌شرم نجات داد.

یکی از شاعران پارسی زبان درباره زینب گوید:

آنکه بعد ازشاه مظلومان قیام عام کرد وز قیامش روزگار کفر کیشان شام کرد

روز عاشورا به پاس حرمت خون حسین یاری از دین خدا و مظهر علّام کرد

عترت آل عبا را کرد محفوظ از خطر سرنگون چتر و لوای مردم بدنام کرد

روز یازدهم محرم

بر اساس نظر مورّخان، پسر سعد عصر عاشورا سر مقدس حضرت اباعبداللّه علیه السلام و جوانان و یاران شهیدش را از بدن جدا کرد و به وسیله «خولی اصبحی» و شمر و دیگران در دو نوبت به کوفه فرستاد و خود و جمعی از لشکریانش آن شب را در کربلا ماند و روز دیگر نزدیک ظهر پس از دفن کشتگان خود، کودکان و خواهران امام علیه السلام و زنان بازمانده دیگر را برداشت و به سمت کوفه حرکت کرد.

کیفیت حرکت دادن آن بانوان محترم و سوارکردن آنان بر شتران بی‌جهاز و محمل‌های بی‌روپوش و بی‌فرش و

۱- نفس‌المهموم، ص ۲۰۰

ص: ۶۳

طرز رفتار سنگدلانه و تندخویانه مردمی که همه چیز حتی شرف و انسانیت خود را دربرابر چند سکه پول سیاه و یا وعده‌های توخالی پسر زیاد ازدست داده بودند، با آن کودکان بی‌گناه و معصوم و ... قابل توصیف و شرح نیست.

نه نویسنده نیروی نوشتن آن را دارد و نه خواننده تاب خواندنش را، بخصوص که آنها را در هنگام رفتن، از کنار کشتگان عزیز خود عبوردادند، دیگر خدا می‌داند چه روزی بر آنها گذشت و چه حالی داشتند و چه صحنه دلخراشی پدید آمد ... که بازهم در تاریخ آمده است که دوست و دشمن به‌حال آنان گریستند. شاعر می‌گوید:

چو بر مقتل رسیدند آن اسیران به‌هم پیوست نیسان و حزیران (۱)

یکی مویه کنان گشتی به‌فرزند یکی شد موکنان بر سوک دلبند

یکی از خون به‌صورت غازه می‌کرد یکی داغ علی را تازه می‌کرد

به سوک گلرخان سرو قامت به پا گردید غوغای قیامت

نظرافکند چون دخت پیمبر به‌جان خلد نار دوزخی زد

ز نیرنگ سپهر نیل صورت سیه شد روزگار آل عصمت

۱- یعنی اشک و خون، چون «نیسان» ماه ریزش باران «وحزیران» موسم جوشش خون و حجامت است.

ص: ۶۴

تو را طاقت نباشد از شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن

در کتاب «کامل الزیارت» از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که در حدیثی به مردی به‌نام «زائده» فرمود: در آن‌حال که ما را از کنار کشتگان عبور دادند، من به اجسادی که روی زمین افتاده و کسی آنها را به خاک نسپرده بود چشم دوخته بودم و مشاهده آن منظره سخت بر من ناگوار آمد و سینه‌ام را درهم فشرد و اضطراب و نگرانیم از دیدن آن اجساد شدید شد و چیزی نمانده بود که جان از تنم بیرون برود! عمه‌ام زینب کبرا دختر علی علیه السلام که حال مرا دید گفت: «مالِی اراکَ تَجُوُد بِنَفْسِکَ یا بَقِیَّةَ جَدّی وَ ابی وَ اخْوَتی؟»؛ [ای بازمانده جد و پدر و برادرم! تو را چه شده که می‌بینم جان خود را به کف گرفته و می‌خواهی قالب تهی کنی؟]

در پاسخ گفتم: چگونه بی‌تاب نشوم و شکیبایی از دست ندهم در حالی که به چشم خود سرور خود و برادران و عموها و عموزادگان خود را می‌بینم که بدنهای به خون آغشته‌شان روی زمین افتاده و جامه‌هاشان را از تنشان ربوده و کسی نیست که آنها را کفن و دفن کند؟ نه کسی به‌سوی آنان می‌رود و نه‌انسانی به ایشان نزدیک می‌شود گویا اینان از خانواده «دیلم» و «خزر» (غیرمسلم) هستند؟

عمه‌ام زینب که این سخنان را شنید به‌من گفت: مبادا آن چه می‌بینی تو را بی‌تاب کند که به‌خدا سوگند این ماجرا روی عهد و پیمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جد و پدر و

ص: ۶۵

عمویت گرفته، و همانا خدای تعالی ازگروهی ازاین امت- که سرکشان و فرعونان امت آنان‌را نمی‌شناسند اما در میان اهل آسمانها شناخته شده و معروف هستند- پیمان گرفته که بیایند و این اعضای پراکنده (و بدنهای قطعه قطعه و جسدهای به خون آغشته) را جمع‌آوری کنند و به خاک بسپارند و در این سرزمین برای قبر پدرت «سیدالشهدا علیه السلام» نشانه و علامتی نصب خواهند کرد که با گذشت زمانها و شب و روزها از بین نخواهد رفت ...

پیشوایان کفر و پیروان ضلالت و گمراهی کوشش زیادی خواهند کرد تا آن قبر مطهر را محو کنند و آثار آن را ویران کرده و از بین ببرند، اما از این تلاش و کوشش هیچ نتیجه‌ای نگرفته و بلکه روزبه‌روز این اثر آشکارتر شود و کار او برتر و بالاتر رود!

امام سجاد فرماید: از عمه‌ام پرسیدم: این عهد و پیمان را از کجا دانستی و این خبر را از کجا شنیدی؟ پاسخ‌داد: این مطلب را «امّ‌ایمن» از پیغمبر برای من نقل کرد.

و سپس به‌دنبال آن حدیث مفصلی را از «ام‌ایمن» نقل می‌کند. (۱)

از این جالبتر آن که در برخی از کتابها نقل شده است که چون زینب علیها السلام خواست از آن سرزمین برود کنار بدن مطهر برادر آمد، دستهای خود را زیر آن جسد قطعه‌قطعه و بی‌سرانداخت و آن‌را روی دست بلند کرد و گفت:

۱- کامل الزیارات، ص ۲۶۶- ۲۶۱

ص: ۶۶

«اللَّهُمَّ تَقَبَّل مِنّا هذَا القَليلَ مِنَ القُرْبان»!

[خدایا این قربانی کوچک را از ما خاندان قبول فرما (۱)!]

براستی اگر این نقل معتبر و صحیح باشد دلیل بزرگ دیگری بر عظمت روح و نیروی فوق‌العاده دختر بزرگوار علی علیه السلام است که گذشته از این که با دیدن آن منظره جانسوز خود را نباخته بلکه با این عمل و گفتار خود درس شجاعت و شهامت و استقامت و پایداری در راه دین به همه مردان و زنان آزاده مسلمان می‌دهد، و خود این عمل و گفتار در شکست روحیه دشمن تأثیری شگفت‌انگیز دارد و حقانیت گوینده را به‌ثبوت می‌رساند که بر اهل‌بصیرت پوشیده نیست و در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد.

به‌سوی کوفه

بدین ترتیب اسیران و حرم آل‌عصمت را از کربلا- به‌سوی کوفه حرکت دادند و دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همچون سپهسالاری جدید که با شهادت رهبر عالیقدر و فرمانده فاتح جنگ مأموریت یافته بود تا پیگیر فتح و پیروزی گذشته او باشد و برای فتح سنگرهای تازه به منطقه‌ای دیگر برود و به منظور شکست کامل دشمن تا پایتخت وی به تعقیب او برود، با دلی سرشار از ایمان و قلبی لبریز از اطمینان و امید به شکست قطعی و نابودی حتمی دشمن حرکت کرد و هیچ کدام از آن مصیبتهای

۱- بانوی شجاع زینب کبرا، ص ۱۴۲

ص: ۶۷

جانکاه و منظره‌های دلخراش و گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها و خستگی‌ها نتوانست تزلزلی در روح با عظمت او ایجاد کند او همچون کوهی استوار به سرپرستی یتیمان و دلجویی بازماندگان و انجام مأموریت خطیری که به عهده‌اش گذاشته شده بود، پرداخت.

یکی از شاعران پارسی زبان این موضوع را به صورت زیبایی به نظم درآورده، و از زبان بانوی قهرمان کربلا این گونه می گوید:

گر به خون قانون، آزادی نوشتی در جهان من هم آن را با اسیری رفتنم امضا کنم

تا شود ثابت که حق جاوید و باطل فانی است زین زمین تا شام غم، برنامه‌ها اجرا کنم

تا یزید دون نگوید فتح کردم زین عمل می‌روم تا آن جنایت پیشه را رسوا کنم

و شاعر دیگر می گوید:

پرچم تبلیغ بر دوش من از امروزشد بهر تبلیغ رسالت با یتیمان می‌روم

من به‌دنبال سرت چون سایه تا شام خراب بهر اثبات حق و تفسیر قرآن می‌روم

در کوفه

بر اساس متون تاریخی، ابن سعد روز یازدهم محرم اهل‌بیت را به سمت کوفه حرکت داد و تا شب خود را

ص: ۶۸

به‌کوفه رسانید و فردای آن روز یعنی دوازدهم محرّم، پسر زیاد مجلسی به عنوان جشن پیروزی در دارالاماره و قصر حکومتی خود تشکیل داد و اهل‌بیت را به آن مجلس وارد کردند ...

با توجه به فاصله ده فرسنگی میان کربلا تا کوفه می‌توان فهمید که برروی آن مرکبهای تندرو و بدون جهازبر سر آن مصیبت رسیدگان و زنان داغدیده و کودکان پدر و برادر از دست داده، آن هم با حال گرسنگی و تشنگی و بی‌خوابی چه گذشته است. بخصوص آنکه نوشته‌اند: مأموران شمربن ذی‌الجوشن مراقب زنان و کودکان بودند تاگریه و زاری نکنند و اگر صداشان به‌گریه بلند شد و با کمال خشونت با آنها رفتار کنند.

براستی هنگامی که انسان از دایره انسانیت پا بیرون نهد و بخواهد غرایز حیوانی خود را اشباع کند حیوان درنده و خطرناکی می‌شود که برای رسیدن به امیال نفسانی خود، به صغیر و کبیر و پیرزن و کودک خردسال و خلاصه به‌هیچ‌کس رحم نمی‌کند و هیچ منطقی او را آرام نمی‌سازد.

باری به‌نقل ازبرخی. مقاتل، آن شب که شب دوازدهم محرم بود خاندان پیغمبر را در کنار شهرکوفه در بیابانی فرود آوردند و صبح فردای آن‌روز وارد شهر کردند، حالا خدا می داند که آیا در آن شب کسی بود که برای این کودکان معصوم و بی‌گناه خیمه‌ای بزند یا جامه مناسبی داشتند که آنها را از سرما حفظ کند و آیا آب و غذایی به‌آنها دادند و آیا خواب به‌چشم آنها رفت؟

ص: ۶۹

در هر صورت فردا صبح پس از کنترل شهر کوفه وبر قراری عملی یک حکومت نظامی وگماشتن سربازان ومأموران مسلّح بر سرهر کوی و برزن و محله، مجلس پسر زیاد را آراستند. نویسنده کتاب «زینب بنت علی» نوشته است: چهار هزار سرباز مسلح در شهر پراکنده شدند تا کوفه را زیر کنترل شدید خود درآورند و همه این‌کارها را از ترس شیعیان علی علیه السلام و طرفداران اهل‌بیت که در کوفه سکونت داشتند انجام‌دادند تا جلوی خطر و تهدید احتمالی را بگیرند.

خاندان پیغمبر را در میان این مراقبتها وارد شهر کردند، سرهای بر سرنیزه کشتگان نیز که شب و روز قبل- یعنی شب و روز یازدهم- به‌کوفه رسیده بود را مقابل آنها گرفتند و اهل‌بیت را به‌صورت اسیران رومی و زنگی، به‌دنبال سرها سوار بر شتران و محمل‌های بی‌روپوش و جهاز کردند و اطراف آنها را سربازان مسلح گماشتند و از کوچه و بازار تا قصر حکومتی و دارالاماره عبور دادند.

بیشتر مردم کوفه بجز همان سرکردگان وجنایتکارانی که این جنایت هولناک و بی‌نظیر تاریخی را انجام داده بودند و بجز افراد کمی از مردم شهر که از ماجرا مطلع بودند، نمی‌دانستند این اسیران چه کسانی هستند و از کجا می‌آیند؟

نقل می‌کنند زنی از اهل کوفه سر خود را از پشت بام‌خانه بیرون آورد و از آنها پرسید: «مِنْ ایِّ الاساری انْتُنَّ؟»؛ [شما از کدام اسیران و از چه شهر و دیاری هستید؟]

ص: ۷۰

گفتند: «نَحْنُ اساری آلِ مُحَمّد»! [ما اسیران از خاندان پیغمبریم!]

آن زن که چنـان دیـد از بام خانه به‌زیر آمـد و مقـداری جامه و لباس تهیه کرد و به‌نزد آنها آورد و به ایشان داد و آنها به‌وسـیله آن جامه‌ها خود را پوشاندند (۱)

هچنین می‌نویسـند مردم کوفه از روی ترحم و دلسوزی نان و خرما به‌دست کودکانی که در میان اسـیران بودند می‌دادند، و ام‌کلثوم آنها را می‌گرفت و بر زمین می‌افکند و فریاد می‌زد: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است! (۲)

مردم، با این گفت وگوها بتدریـج دانسـتند که اینها خانـدان امام‌حسـین علیه السـلام هسـتند و سـرهای بر نیزه هم سـر آن‌حضـرت و جوانان و یاران اوست.

هیـاهو در شـهر پیچیـد و مردم گریه‌کنان و بسـرعت، خود را به مسـیری که آنان را به سوی دارالاماره می‌بردنـد رساندنـد و مشـغول تماشا شدند و آن مناظر رقّت بار و باور نکردنی را از نزدیک دیدند.

یکی از شاعران پارسی زبان آن‌منظره را به‌نظم در آورده، و از زبان زینب چنین می‌سراید:

دید چه زینب به‌کوفه غارت دین است شور قیامت چه روز بازپسین است

شهر پرآشوب و مرد و زن به‌تماشا برسرنی شاهباز، صدرنشین است

۱- لهوف، ص ۸۵

۲- نفس المهموم، ص ۲۱۳

ص: ۷۱

خلق به‌انگشت می‌کنند اشارت برسر نی کاین سر امام‌مبین است

کرد برون چه سر خود ز محمل عریان گفت: یا للعجب حسین من این است

خواند «هلالًا لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالا» (۱) دید قمر منخسف در ابر نشین است

گفت که‌ای ماه‌من! چه‌وقت غروب‌است؟ رخ‌بنما دل ز فُرقت تو غمین است

نیزه بلند است و دست کوته و دل خون صبرکنم دل مگر به‌بصر عجین است

در این میـان دختر بزرگوار علی علیه السـلام و قافله‌سالاـر این زنـان و بازمانـدگان داغدیـده و اسـیر، آن منـاظر رقّت بار را مشاهـده می‌کند و آن صحنه‌های جانخراش را می‌بیند، و جرعه‌های غم‌واندوه را فرومی دهد و در دل می‌ریزد.

از یکسو یادگار برادرش حضـرت علی‌بن‌الحسـین را دست‌بسته و سوار بر شتر برهنه به‌صورت یک اسیر دستگیرشده در غل و زنجیر مشاهـده می‌کنـد! و از سوی دیگر سـر بریده برادر عزیز و محبوب خود را که عشق و علاقه به او، زینب را به‌این سـفر کشانده است، برفراز نیزه می‌نگرد!

خواهران و برادرزادگان و زنان دیگری را که آنها را با سروصورت باز و به شکل اسیران خارج از دین اسلام در

۱- ترجمه و شرح بر این جمله در صفحات آینده خواهد آمد.

ص: ۷۲

آورده و در میان آن‌مردمی که آن همه محبت و بزرگواری از پدرش علی علیه السلام دیده و نسبت بدو ارادت می‌ورزیدند با آن‌وضع می‌بیند! کودکان بی‌پناه و معصومی را که آن‌همه گرسنگی و تشنگی و رنج و تعب دیده و آن‌همه کتک از این سربازان و مردم بی‌شرم خورده با قیافه‌های لاغر و رنگ‌های زرد و پریده نگاه می‌کند!

با این همه دربرابر همه این مناظر دلخراش و مصیبتهای کمرشکن، رسالت تاریخی خود را به یاد دارد، همان رسالتی که خدای تعالی به‌دوشش نهاده و عشق به حق و ایمان به خدا وی را به‌قبول این مسؤولیّت پرخطر واداشته، و برای رساندن این بار سنگین کمر همت بسته و به‌همه این مصیبت‌ها تن داده و در میان این دریای پرتلاطم و خروشان گام نهاده است؛ رسالت‌هایی چون بیدارکردن مردم فریب‌خورده، بیان مظالم و جنایتهای دستگاه جبّار و طاغوتی یزید بن‌معاویه، رساندن پیام امام علیه السلام به‌گوش مردم کوفه و شام، رسالت مبارزه با خودکامگی و ستم و بی‌عدالتی و فساد تا سرحد شهادت و اسارت و ...

باری انجام این مسئولیّت‌ها، و اندیشه به‌ثمر رساندن همین رسالت‌ها بود که زینب علیها السلام را همچون کوهی محکم دربرابر آن حوادث دلخراش پابرجا نگاه داشت و دربرابر آن طوفانهای سهمگین همانند سدّی آهنین به‌مقاومت واداشت و درصدد بهره‌برداری از این اجتماع عظیم که بسرعت فراهم شده برآمد. اجتماع عظیم مردمی که با شناختن آن اسیران صداها را به گریه‌وزاری بلند کرده بودند.

ص: ۷۳

او بی‌درنـگ برای انجـام این منظور دست‌به‌کـار شـد. تنها وسـیله‌ای که دراختیار داشت زبان‌گویا و بیان فصـیح و بلیغ و شـجاعت و شهامت او بود که از پدرش امیرمؤمنان علیه السـلام و مادرش فاطمه علیها السـلام به ارث برده بود و اکنون می‌توانست با اسـتفاده از آنها بهترین بهره‌برداری را از این فرصت بکند و هدف مقدس برادر بزرگوارش را دنبال نماید.

خطبه آتشین زینب

سخنرانی تـاریخی و خطبه آتشـین و انقلابی زینب علیهـا السـلام در کتابهـای چنـد تن از مورخان و اهل حـدیث ماننـد «طبرسـی» و صاحب کتاب «طراز المـذهب» و سـید در «لهوف» آمـده است که ما در اینجا ابتدا متن آن‌را از روی کتاب «احتجاج» طبرسـی نقل و سپس ترجمه می‌کنیم:

شخصی به‌نام «حذام» (۱) روایت کرده می‌گوید: هنگامی که حضـرت علی بن‌الحسـین علیه السلام را به همراه زنان از کربلا به‌کوفه آوردند، زنان کوفی (با دیدن آنها) بشدّت می‌گریستند و گریبان‌ها چاك می زدند و مردان نیز با آنها گریه می‌کردند.

زین‌العابدین علیه السلام که در آن زمان بیمار بود، با صدای فرمود:

«انَّ هؤُلاءِ يَبْكُونَ فَمَنْ قَتَلَنا غَيْرُهُمْ»؟!

[اینان برما می‌گریند پس چه کسی جز اینها ما را کشت؟]

۱- این اسم را به دو صورت «حذام» و «حزام» نوشته‌اند.

ص: ۷۴

در این‌وقت زینب دختر علی بن‌ابی طالب علیه السلام با اشاره مردم را ساکت کرد. راوی ادامه می‌دهد: به خدا سوگند تا به آن‌روز زنی به این حیا و عفت و به آن سخنوری و بیان ندیده بودم، چنان که گویا زبان امیرالمؤمنان علی علیه السلام سخن می‌راند ...

زینب در آغاز به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند، با همان اشاره، نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد و زنگ شتران از صدا افتاد، آنگاه زینب سخنرانی خودرا آغاز کرد و چنین گفت:

«الحَمْدُللَّهِ وَ الصَّلاةُ عَلی ابی مُحَمَّد وَ آلِهِ الطَّیبینَ الاخْیارِ، امّا بَعْدُ یا اهْلَ الکُوفَةِ! یا اهْلَ الخَتْلِ وَ الغَدْرِ وَ الخَذْلِ والمکر! أَلا فَلارَقَأَتِ الدَّمْعَةُ وَ لاهَدأتِ الزَّفْرَةُ، انَّما مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ انْکاثاً تَتَّخِذُونَ ایْمانَکُم دَخَلًا بَیْنَکُمْ، هَلْ فیکُمْ الّا الصَلَفُ وَ العَجْبُ وَ الشَنَفُ وَ الکِذْبُ وَ مَلَقُ الِا ماءِ وَ غَمْزُ الاعْداءِ، او کَمَرْعیً عَلی دِمْنَةٍ اوْ کَفِضَّةٍ عَلی مَلْحُودهٔ، أَلا بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَکُمْ انْفُسُکُمْ أن سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْکُم وَ فِی العَذابِ أَنْتُمْ خالِدُونَ.

اتَبْکُون أَخِی؟! أَجِلْ وَ اللَّهِ فَابْکُوا فَانَّکُمْ واللَّهِ أَحْریاءُ بِالبُکاءِ، فَابْکُوا کَثیراً وَ اضْحَکُوا قَلیلًا، فَقَدْ أُبْلِیْتُم بِعارِها وَ مُنیتُم بِشَنارِها، وَ لَنْ تَرْحَضُوها ابَداً وَ انّی تَرْحَضُونَ؟ قُتِلَ سَلیلُ خاتَم النُبَوَّهْ وَ مَعْدِنِ الرِسالَةِ وَ سَیِّدُ شَبابِ اهْلِ الجَنَّةِ، وَ مَلاذُ حِزْبِکُم وَ مَعاذُ حِزْبِکُم وَ مَقَرُّ سِلْمِکُم، وَ آسی کَلْمِکُم وَ مَفْزَعُ نازِلَتِکُم، وَ المَرْجِعُ الَیْهِ عِنْدَ مُقاتِلَتِکُم، وَ مَدْرِا حُجَجِکُم وَ مَنارُ مَحَجَّتِکُمْ، بَلْ ساءَ ما قَدَّمْتُم لِا نْفُسِکُم وَ ساءَ ما تَزِروُن

ص: ۷۵

لِیَوْم بَعْثِکم.

فَتَعْساً تَعْساً! وَ نَکْساً نَکْساً!، لَقَد خابَ السَّعْیُ، وَ تَبَّتِ الایْدی، وَ خَسِرَتِ الصَّفْقَهُ، وَ بُؤْتُم بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَیْکُمُ الذِّلَهُ وَ المَسْکَنَهُ.

اتَدْرُون وَ یلَکُم أَیَّ کَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلّی اللَّه عَلَیهِ وَ آله فَرَثْتُم؟! وَ ایَّ عَهْدٍ لَهُ نَکَثْتُم؟! وَ أَیَّ کَریمَهٔ لَهُ ابْرَزْتُم؟! وَ ایَّ حُرْمَهٍ لَهُ هَتَکْتُم؟! وَ ایَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُم؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً اداً تَکَادُ السَّماواتُ یَتَفطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الارْضُ وَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً! لَقَدْ جِئْتُم بِها شَوْهاء صَلْعاء عَنْقاءَ سَوداءَ فَقْماءَ خَرْقاءَ الارْضِ وَ مِلْءِ السَّماءِ.

أَفعَجِبْتُمْ أنْ تَمْطُرَ السَّماءُ دَماً وَ لَعَذابُ الآخِرَهٔ أَخْزی وَ هُمْ لا یُنْصَرِوُنَ، فَلا یَسَتَخِفَّنَکُمُ المَهْلُ فَانَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لا یَحْفِزُهُ البِدارُ وَ لا یُخْشی عَلَیهِ فَوْتُ الثّارِ، کَلّا انَّ رَبَّکَ لَنا وَ لَکُم لَبِالمِرْصادِ»

[سپاس و ستایش خاص خداست و درود بر پدرم محمد و برخاندان پاک و برگزیده‌اش باد.

و سپس: ای مردم کوفه! ای مردمان دغل پیشه و فریبکار و بی‌حمیت و حیله گر! آیا می گریید؟ اشکتان خشک نشود، و ناله‌هاتان پایان نپذیرد! براستی که حکایت شما حکایت زنی است که رشته خود را پس از اینکه محکم بافته بود (پنبه می‌کرد و) باز می کرد، شما سوگندهاتان را دستاویز فساد قرار داده‌اید!

شما چه دارید جز لاف زدن و فریب دادن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن چین!

یا همانند سبزه و گیاهی که برفراز سرگین روید و یا همچون نقره‌ای که روی قبر را بدان اندود کرده باشند (که ظاهری زیبا و فریبنده و باطنی بد بو و

ص: ۷۶

گندیده دارد. (۱)

براستی که بـد توشه‌ای برای خود پیش فرسـتادید که خشم خـدا برشـماست و درعذاب جاویدان هستید! آیا می گریید؟ آری بگریید که به‌خدا سوگند شایسته گریسـتن هستید، بسـیار هم بگریید و اندک بخندید که ننگ آن گریبانگیر شماشد، و وبال آن شما را در برگرفت و هرگز لکه این ننگ را از دامان خود نتوانید شست!

و چگونه پاک خواهید کرد ننگ کشـتن فرزند خاتم پیمبران و معدن رسالت و آقای جوانان بهشت را! همانکه در جنگ سنگر شما و پنـاه حزب و دسـته شـما بود! و در هنگام صـلح سـبب آرامش دلتان و مرهم زخمتان، و در جنگ‌ها مرجع شـما و بیانگر دلیل‌های روشن و چراغ هدایت شما بود!

براستی که چقدر بداست آنچه را برای خود از پیش فرستادید و چه بد است بارگناهی را که برای روز جزا بر دوش خود نهادید!

نابودی و سرنگونی بر شما! کوششتان به نومیدی انجامید، و دستهاتان بریده شد و سوداگری شما زیان داد! و به خشم خدا بازگشتید و خواری و بیچارگی را برای خود مسلم و قطعی کردید!

وای برشـما! (هیچ می‌دانید) چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پیمان محکمی را شکستید؟ و چه پردگیانی را از او از پرده بیرون افکندید؟ و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی از او ریختید؟ کار بسیار

۱- به گفته آن شاعر:

ظاهرت چون گور کافر پر حلل باطنت قهر خدا عزوجل

ظاهرت چون بوذر و سلمان بود باطنت همچون ابوسفیان بود

از برون طعنه‌زنی بر بایزید وز درونت ننگ می‌دارد یزید

ص: ۷۷

بزرگ و شگفتی انجام دادید که نزدیک است آسمانها از هول این‌کار از هم بشکافد و زمین متلاشی شود و کوهها از هم بپاشند! مصیبتی بس دشوار و بزرگ و بد و کج و پیچیده و شوم که راه چاره در آن بسته، و در عظمت به اندازه آسمان و زمین است، (۱) آیا تعجب می‌کنید اگر آسمان خون ببارد! و براستی که عذاب آخرت خوار کننده‌تر خواهد بود و یاری نخواهید شد!

و این مهلت و تأخیر در کیفر الهی شما را خیره نکند که خدای عزوجل در انتقام عجله نمی‌کند و ترسی از فوت و از دست رفتن انتقام خون ندارد! و حتماً پروردگار در کمینگاه شماست!]

سپس اشعار زیر را خواند:

ماذا تَقُولُونَ اذْ قالَ النَّبِیُّ لَکُم ماذا صَنَعْتُم وَ انْتُم آخِرُ الامَمِ (۲)

بِاهْلِبَیْتِی وَ اوْلادِی وَ تَکْرِمَتی مِنْهُمْ اساری وَ مِنْهُم ضُرِّجُوا بِدَمِ (۳)

۱- مرحوم استاد شعرانی رضی الله عنه پس از ترجمه این بخش به‌همان گونه که در بالاست‌می‌گوید: این غایت جهدما در ترجمه این خطبه بلیغه است و آن‌کس که از کلام و مزایای آن اندکی داند می‌داند که چنین خطبه از زن پرده‌نشین بلکه از مردان نیز بی‌نیروی الهی و مددغیبی متعذر است چه کسی می‌تواند بگوید: «و هل فیکم الا الصلف ...» تا آخر تام المعنی و صحیح اللفظ و موجز و وافی است و اگر بلغا صفحات راپرکنند بر فرض آنکه خود فهمیده باشند مانند این چند کلمه نتوانند خوی مردم را مجسم نشان دهند چنانکه در آینه.

۲- چه خواهید گفت هنگامی که پیغمبر به شما بگوید این چه‌کاری بود که کردید با اینکه شما آخرین امتها بودید؟

۳- به خاندان و فرزندان و عزیزان من که برخی به صورت اسیری در آمده و دسته‌ای به خون آغشته شدند؟

ص: ۷۸

ماکانَ ذاکَ جَزائی اذْنَصَحْتُ لَکُمْ‌انْ تَخْلِفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِم (۱)

انّی لَاَخْشی عَلَیْکُم أنْ یَحِلَّ بِکُم‌مِثْلُ العَذابِ الَّذی اودی عَلی ارَم (۲)

راوی می‌افزایـد: زینب دیگر چیزی نگفت و روی خود را از آنها گردانیـد. امّا مردم با شـنیدن این سـخنان ملامت‌انگیز، حیرت‌زده و مبهوت می‌گریسـتند و دستهای خود را از حسرت و انـدوه به‌دنـدان می‌گزیدنـد. متوّجه پیرمردی در کنـارم شـدم و او را دیـدم که می‌گریسـت و ریشــش از اشـک، تر شـده و دسـتش را به‌سوی آسـمان بلنـد کرده بـود و می‌گفـت: پـدر و مـادرم فـدای اینهـا، که سالخوردگانشـان بهترین سالخوردگـان و زنانشـان بهترین زنـان و جوانانشان بهترین جوانان است! نسل اینها نسـلی بزرگوار و دارای فضیلتی عظیم و بزرگ هستند.

و سپس این شعر را نیز خواند:

کُهُولُکُم خَیْرُ الکُهُولِ وَ نَسلُکُم اذا عُدَّ نَسْلٌ لایَبوُرُ وَ لایُخْزی (۳)

در این هنگام حضرت علی بن‌الحسین علیه السلام متوجه

۱- پاداش من که خیرخواهی شما را کردم این نبود که با خویشان و نزدیکانم پس از من این رفتار ناهنجار را انجام دهید.

۲- براستی من می‌ترسم که عذابی بر شما نازل گردد مانند همان عذابی که قوم ارم را هلاک و نابود کرد.

۳- پیران شما بهترین پیران و نسل شما هرگاه نسلی به‌شمار درآید نابود و خوار نگردد.

ص: ۷۹

زینب علیها السلام شد و فرمود:

«یا عَمَّةُ! اسْکُتی فَفِی الباقی عَنِ الماضِی اعْتِبارٌ، وَ انْتِ بِحَمْدِاللَّهِ عالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَة، فَهِمَةٌ غَیْرُ مُفَهَّمَة ...»

[عمه جان! آرام و خاموش باش که باقیماندگان باید از گذشتگان پند گیرند و تو بحمداللَّه ناخوانده دانایی و نیاموخته خردمند هستی ...]

در مجلس پسر زیاد

کسی که با کتابهای تاریخ و مقاتل سروکار داشته باشد می‌داند که پسر زیاد حداکثر رذالت و بی‌شرمی را نسبت به خاندان پیغمبر انجام داد، و بدون تردید اگر سروکار این خاندان مظلوم و پاک، با هر کافر و بی‌دین و بیگانه‌ای افتاده بود به این اندازه نسبت به آنها رذالت و ستم روا نمی‌داشت.

از وضع جشن پیروزی ابن زیاد ترتیب داد و ستم‌ها و اعمال ننگین وی در آن مجلس در مقابل دیدگان حضار و زنان و کودکان و خواهران امام علیه السلام چیزها نوشته‌اند و دربرابر آن، همگی شهامت و شجاعت و قوت قلب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را دربرابر آن سفّاک تاریخ ستوده و داستانها نقل کرده‌اند.

کیفیت ورود زینب علیها السلام و وضع لباس و جامه او را در آن مجلس به‌گونه‌ای رقّتبار و غم‌انگیز نوشته‌اند، شیخ مفید «ره» در «ارشاد» می‌نویسد:

«دَخَلَتْ زَیْنَبُ عَلَی ابنِ‌زِیادٍ وَ عَلَیْها ارْذَلُ ثِیابِها

ص: ۸۰

وَ هِیَ مُتَنَکِّرَةٌ»

[هنگامی که زینب به مجلس پسر زیاد در آمد پست‌ترین جامه را پوشیده بود و به‌طور ناشناس وارد شد.]

و در «منتخب» طریحی است که:

«وَ کانَتْ تَتَخَفَّی بَیْنَ النِّساءِ وَ هِیَ تَسْتُرُوَجْهَها بِکُمِّها لِانَّ قِناعَها اخِذَ مِنْها».

[خود را در میان زنان مخفی می‌کرد و صورت خود را با آستین می‌پوشانید چون مقنعه‌اش را از او گرفته و ربوده بودند.]

در تاریخ طبری و ابن‌اثیر آمده است که زینب علیها السلام در گوشه‌ای نشست و زنان و دختران دور او را گرفتند. به هر صورت پسر زیاد متوجه وی شد و پرسید: این زن کیست؟

کسی پاسخ او را نداد. برای بار دوّم و سوّم سؤال کرد. و در این هنگام یکی از کنیزان پاسخ داد:

«هذِهِ زَیْنَبُ بِنْتُ فاطِمَةُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّه صَلّی اللَّه عَلَیهِ وَآلِهِ»

[این زن زینب دختر فاطمه دختر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است.]

پسر زیاد که سرمست جنایات و پیروزی خود بود، همین‌که آن بانوی معظمه را شناخت درصدد برآمد تا پیروزی خود را به‌رخ دختر بزرگوار علی علیه السلام بکشد و درضمن از این مجلس و مکالمه با زینب یک استفاده تبلیغاتی هم به‌نفع حکومت خونخوار و رسوای یزید بکند، ولی فکر نمی‌کرد طرف مکالمه و سخنش، شیرزن تاریخ و

ص: ۸۱

بانوی بزرگی است که با منطق محکم و نیرومند خود سبب رسوایی یزید وهمه ستمگران و فاسقان روزگار خواهد شد و با پاسخ‌های دندانشکن، یاوه‌های او را درهم خواهد کوبید.

پسر زیاد با کمال بی‌شرمی دهان باز کرد و گفت:

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی فَضَحَکُم وَ قَتَلَکُم وَ اکْذَبَ احْدُوثَتَکُم».

[سپاس خدای را که شما را رسوا کرد و کشت و کذب افسانه شما را نشان داد.]

بیچاره می‌کوشد نشان دهد هرکس در راه مبارزه با باطل کشته شد و به‌شهادت رسید رسوا شده و دروغش نمودار گشته است؟ اما زینب علیها السلام برای خنثی کردن تمام نقشه‌های عوام‌فریبانه و آشکار کردن حقیقت، بی‌درنگ در جواب او فرمود:

«الْحَمدُللَّهِ الَّذی اکْرَمَنا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّد وَ طَهَّرَنا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهیراً، وانَّما یَفْتَضِحُ الفاسِقُ وَ یَکذِبُ الفاجِرُ، وَ هُوَ غَیْرُنا وَ الحَمْدُللَّهِ»

[ستایش خدای را سزاست که ما را به‌وسیله پیغمبرش گرامی داشته و از پلیدی به خوبی پاکمان گردانید است، آن کسی که رسوا گردد بی‌شک و تردید فاسق‌است و آن‌کس که دروغ می‌گوید فاجر وتبهکار است، چنین کسی ما نیستیم و دیگران هستند والحمدللَّه.]

پسر زیاد- که انتظار نداشت و یا باور نمی‌کرد- با چنین زن دانشمند و با شهامتی روبه رو شود جهت سخن را تغییر

ص: ۸۲

داد و گفت:

«کَیفَ رَأَیتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخیكِ وَ اهْلِ بَیْتِكِ؟»

[رفتار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟]

بانوی قهرمان با بیانی که حکایت از کمال ایمان و تسلیم او در پیشگاه با عظمت حق‌تعالی می‌کرد با لحنی افتخارآمیز و تکاندهنده و کوبنده جواب داد:

«ما رَأَیتُ الّا جَمیلًا هؤُلاءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْقَتْلَ فَبرَزُوا الی مَضاجِعِهِمْ وَ سَیَجْمَعُ اللَّهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُم فَتُحاجُّ وَ تُخاصَم فَانْظُر لِمَنْ یَکُونَ الفَلْجُ یَوْمَئِذٍ هَبَلَتْکَ امُّکَ یابنَ مَرْجانَهْ»!

[من جز نیکی ندیـدم. اینان مردمانی بودند که خداوند کشته شدن (و شهادت در راه حق) را برای آنها مقدّر فرموده بود و آنان نیز (با کمال افتخار) به آرامگاه خود شتافتند ... ولی بدان که بزودی خدای (با عظمت) میان تو و ایشان جمع خواهد کرد و تو را مورد بازخواست و احتجاج قرار خواهد داد. پس نگران باش که در آن روز پیروزمند چه کسی خواهد بود (تو یا آنها)؟ ای پسر مرجانه! مادر به عزایت بنشیند!]

دختر قهرمان علی علیه السلام با این چند جمله کوتاه هم از حریم خدای تعالی دفاع کرد و هم از نهضت مقدس برادر و خاندان بزرگوارش و ضمناً او را از کیفر سختی که در انتظارش بود بیم داد و در پایان نیز صولت و قدرت او را با کمال شجاعت درهم شکست، و راه را برای اعتراض دیگران گشود و روی‌هم رفته، درسی هم‌به مادران و

ص: ۸۳

خواهران دیگری که در طول تاریخ اسلام عزیزان و برادران خود را در راه اعتلا و سربلندی اسلام از دست می‌دهند داد که چگونه با ستمگران مغرور و خودسری که با کشتن مردان بزرگوار اسلام خود را پیروز به حساب می‌آورند روبه‌رو شوند و منطقشان را درهم بکوبند.

باری همین چند جمله کوتاه به‌اندازه‌ای کوبنده و دندانشکن بود که مورّخان می‌نویسند پسرزیاد چنان خشمگین شد که درصدد قتل زینب برآمد و عمروبن حریث یکی از سرکردگان لشکرش که در آنجاحاضر بود و در چهره پسرزیاد این فکر را خواند برای آرام ساختن و جلوگیری او از چنین کاری گفت: ای امیر! او زنی بیش نیست و زنان‌را به گفتارشان مؤاخذه نکنند.

بدین ترتیب بهانه‌ای برای صرف‌نظر کردن پسر زیاد از این فکر به او یاد داد، امااین زیاد بازهم برای خالی کردن عقده حقارت خود و خاموش کردن زبان گویای دختر امیرمؤمنان علیه السلام ساکت نشد و این‌بار، دیگر از خدا و دین سخن به میان نیاورد و حربه عوامفریبی و قلب حقایق را کنار گذارد و انگیزه واقعی خود را از این جنایت هولناک به زبان آورد و گفت: دلم از کشته شدن برادر و نافرمانان خاندانت شفا یافت (خنک شد) زینب هم فرمود:

«لَقَدْ قَتَلْتَ کَهْلی، وَ قَطَعْتَ فَرْعی، وَ اجْتَثَثْتَ اصْلی، فَانْ یَشْفِکَ هذا فَقَدْ اشْتَفَیتَ»

[تو که سرور مرا کشتی و خاندان مرا برانداختی و ریشه مرا برکندی، اگر شفای دل تو در این است که شفایافتی.]

ص: ۸۴

پسر زیاد برای پرده‌پوشی کردن رسوایی خود با یک جمله به این گفت و گوی پرمخاطره که برای او بسیار گران تمام شده بود پایان داد و گفت: این زن سجع و قافیه نیکو می‌آورد و سخن به سجع و قافیه می گوید، پدرش هم سجع گوی و شاعر بود!

زینب در پاسخش فرمود:

«یابْنَ زِیادٍ! مالِلْمَرأَةِ وَ السَجاعَةِ؟ انَّ لی عَنِ السَجاعَةِ لَشُغْلًا وَ لکِنْ صَدْری نَفَثَ بِما قُلْتُ»

[ای پسر زیاد! زن رابا سجع گویی چه کار؟ مرا بدان دلبستگی نیست و آنچه شنیدی سوز سینه‌ام بود که برزبان آمد!]

*** در اینجا دیگر پسر زیاد مصلحت ندید با زینب سخن بگوید و بیش ازاین خود را در انظار حاضران رسوا و شرمنده سازد از این‌رو متوجه حضرت علی‌بن الحسین علیه السلام که او را به‌صورت اسیران وارد مجلس کرده بودند و با آن حضرت به گفت و گو پرداخت و با همان شیوه نخست دوباره نام خدا را بر زبان جاری ساخت و چون نام آن‌حضرت را پرسید و بدو گفتند نامش علیّ بن‌الحسین است، پرسید: مگر خدا علیّ‌بن‌الحسین را در کربلا نکشت؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

«قَد کانَ لی اخٌ یُسَمّی عَلِیّاً قَتَلَهُ النّاسُ»!

[من برادر دیگری داشتم که نامش علی بود و مردم او را کشتند!]

ص: ۸۵

پسر زیاد که دوباره با منطق کوبنده دیگری روبه‌رو شد و اینجا نیز تیرش به سنگ خورد با تندی و خشم گفت: نه، خدا او را کشت! و امام علیه السلام در پاسخش این آیه را قرائت فرمود و پاسخش را از زبان قرآن داد تا راه سخن را بر او ببندد:

(اللَّهُ يَتَوَفّى الانْفُسَ حينَ مَوْتِها)!

[خدا جانها را در وقت فرا رسیدن مرگشان می گیرد!]

یعنی هنگام مرگ برادر من نرسیده بود که خدا جانش را بگیرد، بلکه این لشکریان تو بودند که او را به قتل رساندند.

پسر زیاد که با شنیدن این آیه قرآنی و پاسخ دندانشکن آن‌حضرت دیگر مجال سخن از دستش گرفته‌شده بود و راهی برای عوام‌فریبی او نمانده بود دست و پای خود را گم کرد و سخت خشمگین شد و با پرخاش به‌آن حضرت گفت: تو این جرأت را داری که پاسخ مرا بدهی، و هنوز این دل را داری که گفتار مرا ردّ کنی؟! و به‌دنبال آن دستور قتل امام علیه السلام را صادر کرد و گفت: او را ببرید و گردنش را بزنید!

جلوگیری زینب از قتل امام علیه السلام

زینب علیها السلام که چنان دید از جا برخاست و دست‌های خود راحلقه‌وار به‌گردن امام سجاد علیه السلام انداخت و گفت:

«يابنَ زِيادٍ! حَسْبُكَ مِنْ دِمائِنا ... وَاللَّهِ لاافارِقُهُ فَانْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنى مَعَهُ»

[ای پسر زیاد! این اندازه خون که از ما ریخته‌ای تو را

ص: ۸۶

بس است ... به‌خدا سوگند من از او جدا نخواهم شد تا اگر او را بکشی مرا هم با او به قتل رسانی!]

پسر زیاد لختی به آن‌منظره رقت‌بار نگاه کرد و گفت:

پیوند خویشی عجیب است. به خدا سوگند این زن را چنان دیدم که براستی حاضر است (برای حفظ جان برادر زاده‌اش) با او کشته شود! آن‌گاه دستور داد زین‌العابدین علیه السلام را رها کنند و از قتل آن‌حضرت صرف‌نظر کرد. بدین ترتیب زینب علیها السلام برای چندمین بار جان امام علیه السلام را حفظ کرد و خود را سپر او قرار داد.

بر اساس روایتی دیگر، امام علیه السلام به‌حضرت زینب فرمود:

«اسْکُتی یا عَمَّتی حَتّی اکَلِّمَه»!

[عمه جان! خاموش باش تامن جوابش را بگویم!]

آنگاه خطاب به پسر زیاد فرمود:

«ابِاالقَتْلِ تُهَدِّدُنی؟ اما عَلِمْتَ أنَّ القَتْلَ لَنا عادَةٌ وَ کِرامَتُنا الشَّهادَة»!!

[آیا مرا تهدید به قتل می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که عادت و روش ما کشته‌شدن (در راه حق و فضیلت) است و شهادت افتخار ماست؟!]

در شام

مدت اقامت خاندان پیغمبر و کاروان اسیران اهل‌بیت در کوفه درست روشن نیست امّا آنچه مسلم است همان خطبه و سخنرانی زینب و گفت و گوی او با پسرزیاد و برخورد مختصری که بازماندگان امام علیه السلام با مردم کوفه

ص: ۸۷

داشتند، وضع شهر را به‌نفع آنان تغییرداد و مردم را با جنایات دستگاه جبار بنی‌امیه آشنا کرد وآثار آن‌همه تبلیغات وسیع معاویه و پس از او پسرش یزید را بکلی از بین برد خلاصه شهر کوفه در هنگام رفتن اهل‌بیت به‌شام، غیر از کوفه‌ای بود که آنان‌را بدانجا وارد کردند.

به گفته یکی ازنویسندگان فقید مرحوم آیتی اساساً این خود بزرگترین اشتباه قاتلان امام علیه السلام بود که بازماندگان امام علیه السلام را به‌صورت اسیر به‌کوفه و شام بردند و موجب آن‌همه رسوایی و ننگ برای خود شدند و به وسیله همان افراد داغدیده و اسیر، حقایق پشت‌پرده را برخلاف خواسته و میل خود آشکار ساختند.

در اینجا بخشی از نوشته تحلیلی و جالب نویسنده مزبور را نقل می‌کنیم:

«من معتقدم که اگر ابن‌سعد و ابن‌زیاد هرچند برای مصلحت خود پس از شهادت امام علیه السلام و یارانش نسبت به اهل‌بیت پیغمبر، اظهار ادب و احترام می‌کردند و آنان را در همان مصیبتی که خود به‌وجود آورده بودند تسلیت می‌گفتند و مانع دفن شهدا نمی‌شدند، بلکه آنها را پیش از کشته‌های خود دفن می‌کردند و اهل‌بیت را از همان کربلا ـ با احترام و تجلیل و تکریم به مدینه می‌فرستادند، هرزگیهای دشمنان از طرفی و تبلیغات عمیق و تکاندهنده اهل‌بیت از طرفی دیگر پیش نمی‌آمد و البته شهادت امام علیه السلام و فاجعه کربلا به‌این صورت در دنیا منعکس نمی‌شد و دشمنان امام هم تا این پایه بی‌آبرو و رسوا نمی‌گشتند.

ص: ۸۸

این هم‌کار خدا بود که دشمن، خود با زور و جبر، مبلّغان توانایی را به اسیری ببرد و در شهرها بگرداند و به آنها فرصت دهد که برای مردمی که بیشتر تماشاگر این حادثه‌اند سخن بگویند و خود را به‌آنان معرفی کنند و همه‌جا رسول خدا را به‌عنوان پدر یا جد خود نام ببرند.

نخستین فرصتی که به‌دست اهل‌بیت آمد و توانستند داد سخن بدهند روز دوازدهم محرم بود که آنها را وارد شهر کردند. دیدن شهر کوفه برای اهل‌بیت بسیار غم‌انگیز بود چه، بیشتر مدت خلافت امیرالمؤمنان علیه السلام در این شهر گذشته بود و دختران آن حضرت در سال ۴۱ همراه برادرشان امام حسن علیه السلام از کوفه به‌مدینه رفته بودند و اکنون پس از بیست سال به‌صورت اسیری وارد شهری می‌شدند که در حدود چهارسال در آنجا سلطنت کرده بودند و مردم عراق که در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، اصحاب و یاران علی علیه السلام بوده‌اند اکنون فرزند وی را کشته‌اند و فرزندان دیگر او را اسیر کرده‌اند، امّا سخنوران اهل‌بیت چنانکه گویی از مدینه و حجاز به‌کوفه و عراق آمده‌اند تا سخن بگویند و برای همین‌است که مردم در کوچه و بازار فراهم گشته‌اند، کارخود را از همان روز دوازدهم آغاز کردند و هرکدام به نسبت سخن گفتند و آنگاه که مجال سخن گفتن در بازار و دم دروازه را از دست دادند و دیگر جمعیتی جز در مجلس ابن‌زیاد در اختیارشان نبود همانجا اگر چه به‌عنوان جواب دادن به سؤالهای ابن‌زیاد، حرف خود را می‌زدند و کار خود را می‌کردند و آنگاه به‌زندان کوفه برمی‌گشتند. خطبه‌ها و سخنان این گویندگان شجاع و بی‌نظیر درسینه‌های مردم جا گرفت، دلها را تکان داد، تشخیص مردم را عوض کرد، اشکها را جاری ساخت و

ص: ۸۹

مردم را به‌اشتباه بزرگشان توجّه داد، احساسات مردم را برانگیخت، مردم را به ارزش این قیام متوجه ساخت مجال تحریف این حادثه را از دست دشمن گرفت، فاجعه کربلا را به‌همان صورتی که بوده است ثبت تاریخ کرد، تشنگیهای اهل‌بیت را ثبت کرد، هرزگیهای دشمن را ثبت کرد ...».

در اینجا ترجمه بخشی از گفتار یکی از نویسندگان اهل‌سنت مصری نیز در این‌باره آورده می‌شود.

استاد «توفیق ابوعلم» رئیس هیأت مدیره مسجد نفسیه خاتون و معاون اول وزارت دادگستری مصر، در کتاب «فاطمه زهرا» درباره دخترش زینب می‌نویسد:

«هرکس تاریخ زندگانی و مبارزات عقیله بنی‌هاشم زینب را بدقت بررسی کند باما همعقیده خواهد شد که نهضتی که حسین علیه السلام علیه کفر و ارتداد برپا کرد، اگر زینب نمی‌بود و وظایف سنگین خود را پس از شهادت برادر انجام نمی‌داد و زمام امر را در مراحل اسارت خانواده پیغمبر در دست نمی‌گرفت این چنین سامان نمی‌یافت و آن رستاخیز خونین به چنین نتیجه مطلوب نمی‌رسید. آری خلود و جاودانگی نهضت حسینی تنها در گرو همت‌عالی این بانوی بزرگ است که در واقع حلقه اتصال و پیوند آن فاجعه بلا با قرون و نسلهای آینده شده است.

یزید امر را بر مردم مشتبه ساخته و وارونه جلوه داده بود، او چنین وانمود می‌کرد که لشکری که به کارزار کربلا اعزام داشته، برای قلع و قمع گروهی از خوارج

ص: ۹۰

عراق است و آن سرها که به حضورش آورده‌اند سرگردنکشان و شکنندگان عصای مسلمین است، لیکن در همین اوضاع و احوال بود که زینب دهان خونین به سخن گشود و مردم کوفه و شام را از حقیقت حال آگاه ساخت و به آنان اعلام کرد که‌اینک خود و این زنانی را که از کربلا تا شام در اسارت آورده‌اند جز دختران و خاندان رسول خدا نیستند و با این‌کار ننگ و رسوایی این جرم فجیع را بردامان پلید یزید و یارانش ثابت و جاودانه کرد.

زینب ضمن سخنان بلیغی که در کوفه و شام در مجلس یزید ایراد کرد پرده از روی کار به یکسو زد و افکار خفته و بی‌خبر را بیداری و هوشیاری داد و حقیقت امر را که یزید و یارانش بیهوده می‌کوشیدند تا از دیده و اندیشه مسلمانان پنهان کنند و بر آن جنایت هولناک پرده اشتباه افکنند برمَلا و آشکار ساخت.

آری زینب تنها کسی بود که مسؤولیت نگاهداری عیال و اولاد حسین و یاران او را به‌عهده گرفت، تا آن‌گاه که ایشان‌را از این سفر پرمخاطره به‌مدینه بازگردانید.»

مسیر اهل‌بیت

باری خاندان بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله را به‌سوی شام حرکت دادند. مسیری که برای بردن آنها از کوفه تا شام انتخاب کرده بودند دوازده شهر یا قصبه و قریه بود که برخی نام آنها را به این شرح نوشته‌اند: تکریت، لینا، جهینه، موصل، سینور، حماه، معرّه نعمان، کفر طاب، حمص، بعلبک، دیر راهب و حرّان.

ص: ۹۱

برخی دیگر از این مناطق نیز نام برده‌اند: قادسیه، حرار، عروه، ارض صلینا، وادی نخله، ارمینا، کحیل، تل عفهٔ، جبل سنجار، عین‌الورد، دعوات، قنّسرین و حلب. که جمعاً بیست و پنج منزل و جایگاه می‌شود و برخی هم تا چهل مکان نام برده‌اند که در بیشتر این شهرها یا قصبات وقتی مأموران پسرزیادو همراهان وارد می‌شدند و مردم با آگاهی از ماجرا و وضع اسیران همراهشان، و آنها را می‌شناختند، با عکس‌العمل شدید و تنفر و انزجار اهالی و ساکنان روبه‌رو می‌شدند و بریزید و کشندگان امام علیه السلام نفرین و لعنت می‌فرستادند. حتّی در برخی از جاها برخوردهایی هم میان آنان و مأموران رخ می‌داد، در چند جا نیز آنها را به‌شهرها و قصبه‌ها راه ندادند. در کتابهای معتبر تاریخی از بانوی بزرگوار ما حضرت زینب علیها السلام، در طول این راه سخنی و یا خطبه‌ای نقل نشده است. البته در پاره‌ای از نقلهای غیر معتبر آمده است که آن مکرمه در قادسیه چند شعر به‌صورت مرثیه خوانده است مانند:

ماتَتْ رِجالی وَ أَفْنَی الدَّهْرُ ساداتی وَزادَنی حَسَراتٍ بَعْدَ لَوْعاتی

یُسَیِّرُونا عَلَی الاقْتابِ عارِیَهً کَأَنَّنا بَیْنَهُم بَعْضَ الغْنَیماتِ

عَزَّ عَلَیْکَ رَسُولَ‌اللَّهِ ماصَنَعُوا بِأَهْلِ بَیْتِکَ یا نُورَالبَرِیّاتِ

یزید سرمست و مغرور و دارودسته او که شهادت

ص: ۹۲

امام علیه السلام و یاران او را پیروزی بزرگی برای خود می‌پنداشتند برای ورود خاندان آن‌حضرت به‌صورت اسیران جنگی جشن و چراغانی مفصلی ترتیب داده بودند و هرگوشه شهر را به نحوی آیین بسته و دسته‌های خواننده و نوازنده را در نقاط مختلف شهر مستقر ساخته و به شادی و پایکوبی واداشته بودند.

از سهل بن سعد ساعدی نقل شده است که می‌گوید آن‌روز من از شام می‌گذشتم و می‌خواستم به بیت‌المقدس بروم. با مشاهده آن منظره متحیر شدم و هرچه فکر کردم که این چه عیدی است که مردم این‌گونه شادی می‌کنند ومن از آن بی اطلاعم متوجه نشدم تا آنکه با جمعی روبه‌رو شدم که با هم گفت وگو می‌کردند. از آنها پرسیدم:

- آیا شما عیدی دارید که من نمی‌دانم؟!

گفتند: ای پیرمرد! مثل اینکه در این شهر غریب هستی؟

گفتم: من سهل بن‌سعد هستم که افتخار درک محضر رسول‌خدا محمد صلی الله علیه و آله را داشته و آن‌حضرت را دیده‌ام

گفتند: ای سهل! عجیب‌است که از آسمان خون نمی‌بارد و زمین اهل خود را فرونمی‌برد!

پرسیدم: برای چه؟ مگر چه‌شده است؟

گفتند: این سر حسین بن‌علی است که برای یزید می‌آورند ...، تا آخر حدیث.

از کامل بهایی نقل شده است که خاندان پیغمبر را سه روز در خارج شهر شام نگه‌داشتند تا شهر را چراغان و زینت کنند، در این سه روز شام را به نحوی بی سابقه تزیین

ص: ۹۳

کردند آنگاه گروه بسیاری حدود پانصد هزار نفر زن و مرد برای تماشا به استقبال کاروان اسیران، از شهر خارج شدند و امیران و سرکردگان نیز دف‌زنان و رقصکنان و پایکوبان حرکت کردند ... این روایت پس از تشریح وضع مردم و جشن و سرور آنهامی‌نویسد: در آن‌روز که چهارشنبه شانزدهم ربیع‌الاول بود، جمعیت در بیرون شهر به‌قدری زیاد بود که روز محشر را در یادها زنده می‌کرد. برای یزید ابن‌معاویه سراپرده وسیع و تختی نصب و حاشیه آن‌را به انواع جواهر مرصع کرده و در اطراف آن کرسیهای زرّین و سیمین نهاده بودند ... به‌هر صورت از مجموع این نقل‌ها معلوم می‌شود چه تدارک عظیمی برای این جشن شوم دیده و چه مراسمی برپا کرده بودند معلوم است که در چنین شرایطی برخاندان مظلوم و داغدیده اهل‌بیت پیغمبر، با دیدن آن مناظر و احوال چه گذشته است!

از بانوی قهرمان ما در این مراسم و اوضاع و احوال سخنی نقل نشده است مگر پس از ورود به مجلس یزید که، آنجا چنان غرور و نخوت او را درهم شکست و او را چنان با چند جمله کوبنده و یک سخنرانی پر مغز و فصیح رسوا می‌کرد که مجال هرگونه عوامفریبی و عذر و بهانه را ازوی، در این جنایت هولناک گرفت، و او را به اشتباه و عذرخواهی واداشت، و چنان حساب شده و دقیق و با قدرت قلب، او را به محاکمه کشید که عموم محدّثان ومورّخان شجاعت آن حضرت را در این محاکمه کشید که و گفت وگو ستوده اند.

ص: ۹۴

از جمله «ابن حجر عسقلانی» است که در کتاب «الاصابه» زینب علیها السلام می‌نویسد (۱):

«وَ حَضَرَتْ عِنْدَ یَزیدِ بنِ مُعاویهٔ وَ کَلامُها لِیَزیدِ بنِ مُعاوِیَهٔ حینَ طَلَب الشّامی اخْتَها فاطِمَهٔ مَشْهُورٌ یَدُلُّ عَلی عَقْلٍ وَ قُوَّهٔ جَنان.»

[... و در مجلس یزیدبن معاویه حاضر شد و گفت وگوی وی با یزید بن معاویه در وقتی که آن مرد شامی خواهرش فاطمه را می‌خواست مشهور است و دلیل بر خرد و عقل و شجاعت و قوت قلب اوست.]

در بارگاه یزید

در توصیف بارگاه افسانه‌ای یزید در نوشته‌های تاریخی فراوان آمده است که شاید به‌نظر اغراق‌آمیز بیاید، امّا با توجه به اینکه معاویه و یزید در صرف بیت‌المال مسلمانان برای عیاشی و حفظ مقام و موقعیت خود هیچ حدّ و مرز و حساب و کتابی قایل نبودند و نیز از اشعار کفرآمیز و سخنان و اعمال و رفتارشان هم بخوبی معلوم می‌شود که ایمان به خدا و روز جزا نداشته‌اند، چندان بعید هم نیست این نوشته‌های تاریخی درست باشند که اکنون جای شرح و توضیح بیشتر این موضوع در این‌جا نیست.

از جمله حوادث دردناک برای دختر امیرمؤمنان علیه السلام در آن بارگاه ومجلس شوم که از هرجهت آراسته بود و تماشاچیان و سرکردگان بنی‌امیه و افسران و صاحب منصبان و حتی نمایندگان کشورهای بیگانه در آن حضور

۱- ج ۴، ص ۳۲۱

ص: ۹۵

داشتند، داستانی است که در گفتار ابن‌حجر بدان اشاره شد و شیخ مفید رحمه الله و دیگران آن را نقل کرده‌اند. شیخ در کتاب «ارشاد» از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام این ماجرا را چنین نقل می کند:

هنگامی که ما را در آن مجلس وارد کردند و پیش روی یزید نشستیم مردی سرخ‌رو از اهالی شام چشمش به‌من افتاد و چون بهره‌ای از زیبایی داشتم رو به‌یزید کرد و گفت:

ای امیرمؤمنان! این دخترک را به‌من ببخش من‌که این سخن را از آن‌مرد شنیدم به‌خود لرزیدم و خیال کردم چنین چیزی ممکن‌است ومی‌توانند ما را به‌صورت کنیزی ببرند، از این رو به جامه عمه‌ام در آویختم و به او چسبیدم ولی عمه‌ام می‌دانست‌که این‌کار نشدنی است. رو به‌آن مرد کرد و گفت:

نه به‌خدا سوگند دروغ گفتی و خود را پست و زبون کردی که چنین درخواستی نمودی، به‌خدا سوگند نه تو چنین کاری می‌توانی انجام‌بدهی و نه یزید!

یزید از این سخن زینب بسختی خشمگین‌شد و گفت:

تو دروغ گفتی؛ من چنین کاری می‌توانم بکنم و اگر بخواهم انجام‌می‌دهم!

زینب فرمود: نه به‌خدا سوگند، هرگز چنین کاری نمی‌توانی بکنی مگرآنکه از دین ما بیرون بروی و دین و آیین دیگری اختیارکنی

یزید از فرط خشم به‌جوش آمد و با کمال بی‌شرمی و وقاحت گفت: آیا با من این‌گونه گستاخانه سخن می گویی؟

آن‌کس که از دین بیرون رفت پدر و برادرت بودند!

ص: ۹۶

زینب در پاسخش فرمود: اگر تو مسلمانی هم خودت و هم جدّ و پدرت جز به‌دین و آیین خدا و برادر من هدایت نیافته‌اید.

یزید که سخت خشمناک و درمانده و مفتضح شده‌بود دیگر نمی‌فهمید چه می گوید و زبان به‌دشنام بازکرد و به‌زینب گفت: دروغ گفتی ای دشمن خدا!

زینب فرمود: اکنون که قدرت در دست توست، به‌ستم برما دشنام می‌دهی و به‌سلطنت خود برما مغرور هستی

یزید سرافکنده و شرمنده، خاموش شد و سخنی نگفت، اما مردشامی دوباره سخن خود را تکرارکرد و گفت: این دخترک را به‌من ببخش!

یزید که ریشه تمام رسوایی و شرمندگی خود را از همان درخواست می‌دید با تندی و ناراحتی به آن مرد گفت:

دورشو! خدا به‌تو مرگ دهد

بر اساس کتاب «ملهوف» این ما جرا چنین نقل شده است که مردشامی پس از این سؤال از یزید پرسید: مگر این دخترک کیست؟

پاسخ شنید: دختر حسین است.

آن‌مرد پرسید: حسین پسر فاطمه و علی بن‌ابی طالب؟

گفت: آری.

مرد گفت: خدا تو را لعنت کند آیا عترت پیغمبر را می کشی و خاندان و بچه‌های او را اسیر می کنی؟ به‌خدا سوگند من خیال‌کردم اینها اسیران روم هستند.

یزید که با رسوایی تازه‌ای روبه‌رو شده‌بود بدو گفت:

به‌خدا سوگند هم‌اکنون تو را هم به آن کشتگان ملحق

ص: ۹۷

خواهم‌کرد و سپس دستورداد گردنش را بزنند.

اشعار کفرآمیز یزید

جانشین و فرزند خبیث معاویه برای به رخ کشیدن بیشتر قدرت خود به حاضران و افزودن سیاهترین ورقها به‌پرونده تاریک و پراز جنایت و ظلم خود، دستور داد سر مقدس امام علیه السلام را در طشتی نهاده پیش رویش بگذارند.

بر اساس نقل سید رحمه الله در کتاب «ملهوف» یزید دستورداد چوب خیزرانی برایش آوردند و با آن به دندانهای پیشین امام علیه السلام می‌زد و این اشعار راکه بصراحت کفر او را آشکار می‌ساخت ترّنم می کرد:

لیت أشیاخی ببدرٍ شَهِدوا جزعَ الخزرجِ من وَقْعِ الأسَلْ (۱)

لأهلّوا و استهلّوا فرحاًثُمّ قالوا یایزیدُ لاتُشَلْ (۲)

قَدْقَتَلْنا القَرْم من ساداتِهِمْ و عدَلْناه بِبَدْرٍ فاعتدَلْ (۳)

لعِبَتْ هاشمُ بالملكِ فلا خبرٌ جاءَ ولاوحی نَزَلْ (۴)

۱- ای کاش بزرگانی از قبیله من که در جنگ بـدر کشته شدنـد، هم اکنون بودند و زاری قبیله خزرج را از زدن شمشیرها و نیزه‌ها می‌دیدند!

۲- در آن هنگام از شدت فرح و خوشحالی فریاد می‌زدند و می گفتند: ای یزید دستت درد نکند!

۳- ما بزرگان اینها را به‌جای کشتگانمان در بدر کشتیم که سربه‌سر شد.

۴- بنی‌هاشم با سلطنت و حکومت بازی کردند و گرنه خبری نیامده بود و وحیی نازل نشده بود!

ص: ۹۸

لستُ من خُنْدُفٌ ان لم انتقمْمن بنی أحمدَ ماکانَ فَعَلْ (۱)

این منظره و این اعمال ننگین به‌اندازه‌ای جنون‌آمیز و شرم‌آور بود که حاضران مجلس را متأثر و ناراحت‌کرد و صدای اعتراض از گوشه و کنار برخاست.

ابوبرزه اسلمی یکی از حاضران به‌سخن آمد و گفت:

وای بر تو ای یزید! آیا چوبدستی خود را به‌دهان حسین فرزند فاطمه می‌زنی؟ من گواهم و با چشمهای خودم دیدم که پیغمبر خدا لب ودندانهای او و برادرش حسن را می‌بوسید و به آنها می‌گفت: شما دو نفر آقای جوانان اهل بهشت هستید، خداوند قاتل شما رابکشد و لعنت کند و دوزخ را برای آنها آماده‌کند.

یزید خشمناک شد و بی‌درنگ دستورداد ابوبرزه را از مجلس کشان‌کشان بیرون بردند.

همچنین می‌نویسند: یکی از زنان هاشمی که در سرای یزید بود هنگام مشاهده آن منظره، شیون‌کنان فریادزد:

«یا حُسَیناه! یا سَیِّد اهْل بَیْتاه!، یَابْن مُحَمَّداه! یا رَبیعَ الارامِلِ وَالیَتامی! یا قَتیلَ اوْلادِ الادْعِیاء!»

شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: یحیی بن‌حکم برادر مروان که

۱- اگر من نتوانم از فرزندان احمد انتقام کارهایشان بگیرم، از دودمان خندف نیستم!

دو بیت أول و سوم از ابن زبعری است که در جنگ احد سروده بود سه بیت دیگر از خود آن بی‌شرم است. توضیح اینکه «خندف» نام زنی است که نسب بنی‌امیه به‌او می‌رسد.

ص: ۹۹

پیش یزید نشسته بود با خواندن دو شعر زیر مراتب انزجار وتأثر خود را از عمل پسر زیاد این‌گونه بیان داشت:

لَهامٌ بِأَدْنَی الطَّفِ ادْنی قَرَابَةً مِنْ ابنِ زِیادِ العَبْدِ ذی الحَسَبِ الوَغْل (۱)

امَیَّةُ امْسی نَسْلُها عَدَدَ الحَصی وَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَیسَ لَها نَسْل (۲)

یزید با ناراحتی دست خود را محکم برسینه یحیی بن‌حکم زد و گفت: ساکت شو!

در نقلی آمده‌است که زینب علیها السلام وقتی آن‌سر مطهر را دید دست به‌گریبان برد و گریبان چاک‌زد و با آوازی سوزناک گفت:

«یا حُسَیناه! یا حَبیبَ اللَّهِ! یَابْنَ مَکَّةَ وَ مِنی! یَابنَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ العالَمینَ! یَابْنَ بِنْتِ المُصْطَفی!»

راوی این حدیث می‌گوید: به‌خدا سوگند این جمله زینب علیها السلام تمام حاضران در مجلس را گریانید و یزید خاموش نشسته‌بود.

خطبه زینب در شام

در اینجا بهترین فرصت به‌دست زینب آمد تا حقایق را

۱- سرهای جدا شده در کنار طف و کربلا، از نظر خویشاوندی نزدیکتر از پسر زیاد و بنده‌ای است که دارای نسب پستی است.

۲- اکنون امیه روزگاری دارد که دودمانش به‌شماره ریگهاست اما دختر رسول خدا دودمانی ندارد؟!

ص: ۱۰۰

بگویـد و رفتار ننگین یزید این بهانه را به‌دست دختر علی علیه السـلام داد تا او و دودمان بنی‌امیه را برای همیشه در تاریخ رسوا کند وصولت و قـدرت توخـالی و پوشـالی خونخوار و سـتمگر تاریـخ اسـلام را درهم بشـکند و به همه زنان آزاده و بلکه مردان روزگار درس بدهـد. از این رو زینب علیهـا السـلام درنـگ را جـایز نـدانست و برای ایراد یـک سـخنرانی کوبنـده و مهم از جـا برخـاست و سخنرانی ذیل را که سید رحمه الله، و طبرسی و دیگر محدثّان شیعه، فرید وجدی در «دائرهٔالمعارف و صاحب کتاب بلاغات النساء» و دیگر نویسـندگان اهـل سـنت به اجمـال و تفصـیل و بـا مختصـر اختلافی نقـل کرده‌انـد ایراد کرد، و مـا متن آن‌را از کتاب «نفس المهموم» می‌آوریم:

«الْحَمْدُ لِلّهِ رَبّ العالَمین وصَـلّی اللّهُ عَلی رَسولِهِ وَ آله اجمَعین صَدَق اللّهُ سُبحانه کذلک یقول: (ثُمَّ کانَ عاقِبَهَٔ الَّذینَ اساؤا السُؤای انْ کَذَّبوُا بآیـاتِاللّهِ وَ کـانُوا بِهـا یَسْـتَهْزِئونَ) اظَنَنتَ یـا یَزیـدُ! حَیثُ اخَـذْتَ عَلَیْنـا اقْطارَ الارْضِ وَ آفاقَ السَّماءِ فَاصْـبَحْنا نُساقُ کَما تُساقُ الاسـاری انَّ بِنـا عَلَیاللّهِ هَوانـاً وَ بِـکَ عَلَیهِ کَرامَـهْٔ؟ وَ انَّ ذلِـکَ لِعَظَم خَطَرِکَ عِنْـدَه؟ فَشَـمَخْتَ بِانْفِـکَ وَ نَظَرْتَ فی عِطْفِکَ جـذلانَ مَسْـرُوراً حیثُ رَأَیْتَ الـدُّنیا لَـکَ مُسْـتَوثَقَهًٔ وَ الاـمُورَ مُتَّسـقهًٔ وَ حینَ صَـفالکَ مُلکُنـاو سُـلْطانُنا فَمَهْلًـا مَهْلًـا انَسـیْتَ قَولَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ: (وَ لَایَحسبَنَّ الّذینَ کَفَرُوا انّما نُمْلی لَهُم خَیْرٌ لَانْفُسِهِم انَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ)!

امِن العَـدلِ یـا ابنَ الطُلقـاءِ! تَخْـدیرُکَ حرائِرَکَ وَ امائَـکَ وَ سَوقُـکَ بَنـاتَ رَسُـولِاللّهِ سَـبایَا قَـدْ هَتَکْـتَ سُـتورَهُنَّ وَ ابْـدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُوبِهِنَّ الأَعْداءُ مِنْ بَلَدٍ الی بَلَدٍ وَ

ص: ۱۰۱

یَسْتَشْرِفُهُنَّ اهْلُ الْمناهِلِ وَ المَناقِلِ وَ یَتَصَفَّحُ وُجوهَهُنَّ الْقَرِیبُ وَ الْبَعیدُ وَ الدَنیُّ وَ الشَّریفُ، لَیْسَ مَعَهُنَّ مِن رِجالِهِنَّ وَلیٌّ وَ لامِنْ حُماتِهِنَّ حَمِیٌّ وَ کَیْفَ تُرتجی مُراقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوه اکْبادَ الازکیاءِو نَبَتَ لَحْمُهُ مِن دِماءِ الشُّهَداءِ؟ وَ کَیْفَ یُسْتَبْطَأُ فی بُغْضِنَا اهْلَ الْبَیْتِ مَنْ نَظَر الَیْنا بِالْشَنَفِ وَ الشَّنآن وَ الْاحَنِ وَ الْاضْغان؟ ثُمَّ تَقُولُ غَیْرَ مُتَأَثِّم وَ لا مُسْتَعْظِم:

لَاهَلّوا وَ اسْتَهَلَّوُا فَرَحاً ثُمّ قالوُا یا یَزیدُ لاتُشَلْ؟

مُنْتَحِیاً عَلی ثَنایا ابی عَبْدِاللَّهِ سَیّدِ شِباب اهْلِ الجَّنَةِ تَنکُتُها بِمِخْصَرَتِکَ.

وَ کَیْفَ لاتَقُولُ ذلِکَ؟ وَ قَدْ نَکأَتِ الْقُرْحَةُ وَ اسْتَأْصَلَت الشَّأفَةُ باراقتِکَ لِدِماءِ ذُرّیَةُ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ نُجوم الْارْضِ مِنْ آل عَبدالمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأشیاخِکَ زَعَمْتَ انّکَ تُنادِیهم فَلِتَرِدَنَّ وَشِیکاً مورِدَهُمُ وَ لَتودِّنَ انکَ شَلَلْتَ وَ بکمتَ وَ لَمْ تَکُنْ قُلْتَ ما قُلْتَ وَ فَعْلَت ما فَعَلْتَ.

«اللّهُمَ خُذْ لَنا بِحَقِّنا وَ انْتَقِم مِمَّنْ ظَلَمنَا وَ احْلِل غَضَبکَ بِمَن سَفکَ دِماءَنا وَ قَتَل حُماتَنا».

فَواللَّهِ مافَرَیْتَ الّاجِلْدَکَ، وَ لَاحَزتَ الّا لَحْمَکَ، وَ لَتَردَنَّ عَلی رَسُولِاللَّهِ صلی الله علیه و آله بِما تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْکِ دِماء ذُرِّیَتِهِ، وَ انْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فی عِتْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَیْثُ یَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُم وَیَلُمَّ شَعثَهُم وَ یَأخُذُ بِحَقِّهِم (وَ لاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتاً بَلْ احْیاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) وَ حَسْبُکَ بِاللَّهِ حاکِماً وَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله خَصیماً وَ بِجبْرَئیل ظهیراً. وَ سَیَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَکَ و مَکنکَ رِقابَ الْمُسْلِمینَ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلًا وَایُّکُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اضعَفُ جُنْداً وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَّی الدِّواهِی مُخاطَبَتکَ انّی لَاسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ وَ اسْتَعْظِمُ تَقْریعَکَ وَ

ص: ۱۰۲

اسْتَکْثِرُ تَوْبیخَکَ لکِنَّ الْعُیونَ عَبْری وَ الصُدُوْرَ حرَّی، الافَالعَجَبُ کُلُّ العَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النّجُبَاء بِحِزْبِ الشّیْطانِ الطُّلَقاءِ فَهذِهِ الْایدی تَنْطِفُ مِنْ دِمائِنا وَ الْافْواهُ تَتَحلَّبُ مِنْ لحُومِنا، وَ تِلکَ الْجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواکِی تَنْتابُها الْعَواسِلُ وَ تَعْفِرُها امَّهاتُ الْفَراعِلْ.

وَ لَئِن اتَّخَذتَنا مَغْنَماً لَتَجِدَنا وَشِیکاً مَغْرَماً، حِیْنَ لاتَجِدُ الّا ماقَدَّمَت یَداکَ (وَ مارَبُّکَ بظَلّام لِلعَبید) فَالِی اللَّهِ الْمُشْتَکی وَ عَلَیهِ المُعَوّلَ، فَکِدْکیدَکَ، واسَع سعیَکَ، وَ ناصِبْ جُهْدَکَ، فَواللَّهِ لاتَمْحُو ذِکْرنَا، وَ لاتُمیتُ وَحْیَنا، وَ لاتُدْرِکُ امَدنا، وَ لاتَرْحِضُ عَنْکَ عارَها، وَ هل رَأیُکَ الّا فَنَدٌ، وَ ایَّامُکَ الّاعَدَدٌ، وَ جَمْعُکَ الّابَدَدٌ یومَ یُنادِی الْمُنادِی الالَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الْظالِمینَ، فَالْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ الَّذی خَتَمِ لِاوَّلِنا بِالسَّعادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لآخِرِنا بِالشَّهادَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ نَسألُ اللَّهَ انْ یُکَمِّلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَ یُوجِبَ لَهُم الْمَزیدَ وَ یَحْسُنَ عَلَینا الْخِلافَةَ انَّهُ رَحیمٌ وَدُودٌ حسبُنااللَّهُ وَ نِعمَ الوَکیلُ.»

[ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر محمد و همه خاندانش.

براستی که خدای سبحان درست فرموده که گوید:

«سرانجام کسانی که عمل زشت انجام داده و کاربد کرده‌اند بدانجا می‌انجامد که آیات خدای را دروغ می‌شمارند و آنها را مسخره و استهزا می‌کنند» (۱)

ای یزید! آیا می پنداری که اینک فضای آسمان و زمین را بر ماتنگ کرده‌ای و ما را همانند اسیران به هر شهر و دیار سوق داده و کشانده‌ای، مانزد خدا خوار و زبون هستیم و تو در پیشگاه خدا گرامی و عزیز هستی؟ و چیره گیت

۱- سوره روم، آیه ۱۰

ص: ۱۰۳

برما به‌خاطر مقامت در پیش خداست؟ و به همین جهت باد به دماغ انداخته ای و با غرور و نخوت به اطراف خود می‌نگری و از اینکه می‌بینی دنیا بر وفق مراد و کام توست و کارها به دلخواه تو روبه‌راه و ملك و پادشاهی بر تو صاف و هموار شده است مسرور وشادمانی!

اندکی آهسته‌تر و آرامتر! مگر فراموش کرده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید: وَلایَحْسَبَنّ الَّذینَ کَفَرُوا انَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِانْفُسِهِمْ انَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزدادُوا اثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (۱)

«آنان‌که کافر شدند گمان نکنند مهلتی که به آنها داده‌ایم برایشان خوب است (و خیر آنها را می‌خواهیم). خیر، بلکه ما آنها را مهلت می‌دهیم تا برگناه خود بیفزایند و عذابی خوار کننده در پیش دارند.»

ای پسر آزادشدگان (۲)! آیا این قانون عدل و انصاف است که زنان و کنیزان خود را پشت‌پرده جای‌دهی ولی دختران رسول‌خدا را به‌صورت اسیران بدین‌سوی و آن‌سوی کشانی؟ پرده حجاب ایشان را بدری و سروررویشان را بگشایی و دشمنان، ایشان را از شهری به‌شهری ببرند و افراد بیگانه و فرومایه چهره آنها را بنگرند؟

نه مردی برای سرپرستی آنها به‌جای گذارده‌ای و نه حمایت‌کننده‌ای دارند!

آری چگونه می‌توان امید عاطفه و دلسوزی داشت از کسی که جگر پاکان را بجود؟ و از دهان بیرون افکند؟ و

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۷۸

۲- اشاره به‌داستان فتح مکه است که پیغمبر به‌مردم مکه و از جمله ابوسفیان‌فرمود: «اذْهَبُوا فَانْتُم الطُلَقاء» [بروید که همه‌تان رها شده‌اید]. برای توضیح بیشتر به کتاب «زندگانی پیغمبر اسلام» مراجعه کنید.

ص: ۱۰۴

گوشتش از خون شهیدان اسلام روییده شده‌است؟ و چگونه کسی که همواره با دیده بغض و کینه به‌ما نگاه‌می کند؟ از دشمنی وعداوت نسبت به ما کوتاهی کند.

و آن‌وقت با کمال گستاخی (اشعار پیروزی می‌خوانی) و بی‌باکانه و بدون آن‌که عمل خود را گران بدانی اجداد خود را به‌یادمی آوری و می گویی:

لَاهلَّوُا وَ اسْتَهلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا یا یَزیدُ لَاتُشَل

و این اشعار را درحالی می‌خوانی که چوب بر دندانهای ابی‌عبداللّه– سید جوانان اهل بهشت– می‌زنی؟

وچرا چنین نگویی؟ تویی که با ریختن خون فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ستارگان خاندان عبدالمطلب زخم دل را جریحه‌دار کردی و ریشه را سوزاندی؟ اکنون بزرگان خود را صدامی‌زنی و می‌پنداری که آنها را می‌خوانی [و از آنها آفرین می‌خواهی؟] غافل از اینکه خودت نیز بزودی به‌آنها ملحق می‌شوی و می‌پیوندی، و آن‌وقت درآنجا آرزومی کنی که ای کاش دستت خشک و زبانت لال شده بود و آنچه را گفتی نمی گفتی و آنچه را کردی انجام نمی‌دادی!

بار خدایا! داد ما را از اینان بستان، و انتقام ما را از این ستمگران بگیر، و خشم خود را بر کسانی که خون ما را ریختند و یاران ما را کشتند فروریز!

ای یزید! به خدا سوگند (با این جنایتها) تنهاپوست بدن خود را شکافتی و تنها گوشت خود را پاره‌پاره کردی، و بزودی به‌نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآیی درحالی که بارسنگین ریختن خون و هتک حرمت خاندان او و پاره‌های تن او را به‌گردن داری!

ص: ۱۰۵

در آن روزی که خداونـد پیغمبر و فرزنـدان و خاندانش را کنار یکدیگر جمع کند و پراکندگیشان را برطرف سازد و داد آنها را [از دشـمنانشان] بازستاند و گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند!

و همین بس‌است که حاکم (و قاضی) خداست و دادخواه محمد صلی الله علیه و آله است، و جبرئیل پشتیبان است!

این را هم بـدان آن کسـانی هم که مقـدمات این کار را برای تو فراهم ساختنـد و تو را برگردن مسـلمانان سوارکردنـد به کیفر خود خواهند رسـید و بدانند که سـتمگران را کیفری بد در پیش است و خواهند فهمید کدام‌یک از شـما بدبخت‌تر و کدام سـپاه ضـعیفتر است.

اگر مصـیبتهای روزگار کار مرا به اینجا کشانیـده است که ناچار شـدم تو را طرف سـخن خود قرار بـدهم و با چون تویی گفت‌وگو کنم، با این‌حال بدان [وقعی برای تو قایل نیستم و] قدر و مقام تو را بسیار پست می‌دانم و بسختی تو را سرزنش و نکوهش می‌کنم و توبیخ بسیار!

امـا چه کنم [که بـا این‌حـال] چشـمها گریـان و سـینه‌ها [در فراق عزیزان] سوزان است [و بی‌تـابی ما بـدان خاطر است نه آنکه از تو ترسی در دل داشته باشیم]!

آه! این ماجرا چقدر شـگفت‌انگیز است که حزب خدا به‌دست حزب شیطان و آزادشدگان کشته می‌شوند و دستهای شما به خون ما آغشـته می‌شود و گوشـتهای ما از دهنهای شـما می‌ریزد. و آن بـدنهای پاک و پاکیزه را در آن بیابان سرکشـی کننـد، و کفتارها در خاک بغلطانند.

و اگر تـو کشــتن و اسـارت مـا را امروز برای خـود غنیمـتی می‌دانی بـه همیـن زودی بایـد غرامـت سـنگین این‌کـار را بـپردازی، آن هنگامی که چیزی جز همانچه به‌دست خود

ص: ۱۰۶

پیش فرستاده‌ای نیابی و پروردگار سبحان به بندگان ستم نمی‌کند!

شکوه ما تنها به خدای تعالی است و بر او اعتماد داریم!

[ای یزید!] اکنون هر نقشه و توطئه‌ای داری درباره ما انجام ده و از هر کوششی در این‌باره فرو گذار مکن، اما به خدا سوگند [هر چه کنی] نمی‌توانی نام و نشان ما را محو کنی، و سروش ما را بمیرانی و به حد ما نتوانی رسید و ننگ این اعمال ننگین و ستم‌ها را نتوانی شست.

و بدان‌که رای و تدبیرت سست و روزگارت اندك و انگشت‌شمار و جمعیت روبه پراکندگی است و در آن‌روز که منادی خدا فریاد زند: «أَلالَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی‌الظّالِمینَ»؛ [همانا لعنت خدا برستمکاران!]

با اینهمه من خدای‌را ستایش می‌کنم که آغاز زندگی ما را سعادت و آمرزش و پایان آن‌را شهادت و رحمت قرار داد. از خدای تعالی می‌خواهیم که پاداش نیک خود را بر شهیدان ما کامل کند، که براستی او بهترین دوست و مهربان است، و هم او ما را کافی است که بهترین مدافع و وکیل است.]

*** کسانی که با ادبیات عرب سروکار داشته باشند می‌دانند که استعارات، کنایات، فصاحت و بلاغت و در عین حال شجاعت در ایراد این خطابه به حدّی است که نمی‌توان خصوصیات آن را در الفاظ فارسی ترجمه کرد.

روی هم‌رفته چنانچه گفتیم بانوی شجاع کربلا با تمام محدودیّتها و فشارهای ناشی از آن همه مصیبت و صدمات جسمی و روحی، در این سخنرانی نسبتاً کوتاه همه چیز را

ص: ۱۰۷

گفته و به گونه‌ای حساب شده و جامع سخن‌رانده و راه هرگونه عذر و بهانه را بر دشمن خونخوار و ضدّ انسان خود بسته و خلاصه ازاین فرصت کوتاه و حسّاس، حدّاکثر استفاده را برای محکوم ساختن و کوبیدن جبّار و یاغی زمان خود کرده است. تا آنجا که در دستگاه سلطنت پسر معاویه زلزله‌ای انداخت و او را ناچار کرد تا به نحوی برای این تندیها و افشاگریهای دختر علی علیه السلام توجیهی بتراشد، و افکار حاضران را از تدبّر در سخنان زینب و آثار آن به سوی دیگری متوجه سازد. از همین روست که می گویند یزید پاسخ همه حقگوییهای زینب را با یک شعرداد و گفت:

یا صَیْحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوائِحِ ما اهْوَنَ المَوْتَ عَلَی النَّوائِحِ

فریادی است شایسته که از حلقوم فریادگری بیرون آید و تحمل مرگ بر زنان نوحه گر آسان نیست!

وی با خواندن این شعر می‌خواست به‌حاضران مجلس بفهماند که سخنان تند، سرزنشها، افشاگریها و اهانتها ناشی، از احساسات قلبی و تأثرات درونی این زن است و روی حساب و اساسی نیست اما:

زینب کار خود را کرده و رسالت سنگین و پرمخاطره خود را به‌انجام رسانیده و آبروی یزید و خاندان کثیف بنی‌امیه را برده و پرده از روی جنایاتشان برداشته بود به گونه‌ای که دیگر با خواندن این شعر و امثال آن جبران نمی‌شد. طولی نکشید که یزید ناچار شد تا از جنایاتش

ص: ۱۰۸

اظهار ندامت و پشیمانی کند و گناه را به گردن پسر بی‌اصل و نسب زیاد بیندازد و خود را در قتل سیدالشهداء علیه السلام بی گناه جلوه دهد و به‌دنبال آن درصدد دلجویی و نوازش خاندان پیغمبر برآمد و از آن مصیبتها و اهانتها عذرخواهی کند تا بدین‌وسیله احساسات مردم مسلمان شام که سخت برضدّ او تحریک شده بود و بیم یک انفجار و انقلاب از این ناحیه می‌رفت را آرام کند از این‌رو می نویسند:

یزید زین‌العابدین و بانوان را خواست و پس از عذرخواهی و اظهار ندامت و پشیمانی وقایع اخیر و انداختن مسؤولیّت این حوادث به گردن پسر زیاد و دیگران، به آنها پیشنهاد کرد که هم‌اکنون می‌توانید با کمال عزت و احترام در شام بمانید و یا به‌شهر و موطن اصلی خود مدینه بازگردید.

خاندان پیغمبر که می‌دانستند این پیشنهاد یزید جز از روی ناچاری و ترس از عکس‌العمل مردم شام صورت نگرفته است و هدفی جز عوامفریبی ندارد بازهم از این فرصت کوتاه به دست آمده بهره‌برداری بیشتر کردند، و در جهت کامل کردن رسالت تاریخی خویش به او گفتند:

نخست ما را آزاد بگذار تا برای کشتگان خود عزاداری کنیم، چون از روز شهادت عزیزنمان، نگذاشته‌اند برای آنها گریه کنیم و اشک بریزیم.

و بر طبق نقلی وقتی یزید پیشنهاد مزبور را کرد حضرت زین‌العابدین علیه السلام فرمود: من باید در این مورد با عمه‌ام زینب مشورت کنم چون سرپرست یتیمان و غمگسار اسیران

ص: ۱۰۹

اوست. چون با زینب در این باره مذاکره کرد حضرت زینب این پیشنهاد را داد. به هر صورت بانوی شجاع و قهرمان ما در تشکیل چنین مجلسی که بطور وضوح به‌رسوایی بیشتر یزید و بنی‌امیه منجر می‌شد و تکمیل‌کننده مجلس‌ها و تبلیغات و سخنرانیهای پیشین بود، نقش اصلی و اساسی داشته است که از دید اهل تاریخ و آگاهان پوشیده و مخفی نیست.

همچنین یزید بخوبی می‌دانست که تشکیل چنین مجلسی به زیان او و سلطنت او تمام می‌شود، اما چون خودش قول داده بود که با هر خواسته آنها موافقت کند، به ناچار خانه وسیعی در اختیار اهل‌بیت پیغمبر گذاشت و مراسم عزاداری امام علیه السلام در کنار قصر یزید برپا شد. مرثیه خوان مجلس نیز بیشتر همان بانوی بزرگوار یعنی حضرت زینب علیها السلام بود. از جمله مرثیه‌های منظوم آن مخدّره در مجلس مزبور این است:

اما شَجاکَ یا سَکَن قَتْلَ الحُسَینِ وَ الحَسَن

ظَمآنَ مِنْ طُولِ الحَزَن وَ کُلُّ وَغْدٍ ناهِلُ

یَقُولُ یا قَومِ ابی عَلِیٌّ البَرُّ الوَصّی

وَ فاطِمٌ امّی الّتی لَهَا التُّقَی وَ النائِلُ

مَنَّوُاعَلَی ابنِ المُصْطَفی بِشَرْبَةٍ یُحْیی‌بِها

اطفالُنا مِنَ الظَّما حَیْثُ الفُراتُ سائِلُ

باری با تشکیل مجلس مزبور غُلغله‌ای در شام برپا شد و زنان هاشمی و دیگران دسته دسته و گروه گروه برای

ص: ۱۱۰

عرض تسلیت به زینب و بازماندگان دیگر امام علیه السلام به خانه مزبور می‌آمدند و دختر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز جزئیات شهادت امام علیه السلام و مصایب دیگر وارد شده بر آنها را در قالب نثر و نظم برای زنان شامی تشریح می‌کرد. این برنامه بنابر نقلی هفت روز ادامه داشت و یزید ناچار شد به عناوین مختلف از ادامه آن وضع جلوگیری کند، چنان که برخی گفته‌اند وسایل حرکت خاندان عصمت را به مدینه فراهم کرد و به گفته برخی خود آنها رفتن به مدینه را برماندن در شام ترجیح دادند و یزید نیز که منتظر چنین فرصتی بود آنان را بسرعت به مدینه فرستاد.

بازگشت به مدینه

در مدّت توقّف اهل‌بیت در شام و اینکه آیا در بازگشت به مدینه به کربلا هم آمدند یا نه روایات مختلفی نقل شده است بدین جهت به طور یقین نمی‌توان در هیچ‌کدام از این دو موضوع اظهار نظر قطعی کرد و دلیل معتبری هم در اثبات قطعی هر کدام دردست نیست بخصوص درمورد آمدن اهل‌بیت به کربلا- و زیارت آنان در اربعین و برخورد آنان با جابر بن‌عبداللَّه در سر قبر حضرت اباعبداللَّه الحسین علیه السلام که بر فرض صحت این موضوع، بعضی احتمال داده‌اند این دیدار پس از بازگشت از شام و در اربعین سال بعد بوده است و احتمالات دیگری که ان‌شاءاللَّه در جای خود مذکور خواهد شد.

به طور مسلم اگر چنین ماجرایی اتفاق افتاده باشد طبعاً

ص: ۱۱۱

قبایل اطراف نیز باخبر می‌شدند و در آنجا اجتماع می‌کردند و اگر زینب علیها السلام نیز همراه آنان بوده باشد باز هم این فرصت به دست بانوی بزرگوار ما آمده بود تا بر تربت برادر و بر سر قبر آن شهید جاویدان، درد دلهای خود و مظالم دستگاه یزید وجیره‌خواران خبیث او را برملا کند و بذر انقلاب را در سرزمینی که عزیزانش را با کمال قساوت و بی‌رحمی به خاک و خون کشیدند بیفشاند. شاعر پارسی زبان، «اختر طوسی»، زبان‌حال آن مظلومه را چنین سروده است:

پس از تو جان برادر! چه رنجها که کشیدم چه شهرها که نگشتم، چه کوچه‌ها که ندیدم

به سختجانی خود این‌قدر نبود گمانم که بی‌تو زنده به شام بلا و کوفه رسیدم

برون نمود در آن‌دم چو شمر، پیرهنت را به‌تن ز پنجه غم، جامه هر زمان بدریدم

چو ماه چهارده دیدم سرتو را به سرنی هلال‌وار زبار مصیبت تو خمیدم

ز تازیانه و طعن سنان و طعنه دشمن دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم

هنگام ورود به‌مدینه نیز چنین فرصتی به دست آمد وبار دیگر احساسات قلبی وی با دیدن در و دیوار شهر مدینه تحریک شد و به یاد آن روزی افتاد که به همراه برادران، برادرزادگان و فرزندان خود از این شهر بیرون رفت و اکنون با یتیمان و داغدیدگان آنان بدانجا باز می‌گردد. بدین

ص: ۱۱۲

جهت دیـدن آن منظره برای دختر علی علیه السـلام بسـیار نـاگوار و رقّتبـار بود به ویژه هنگـامی که نزدیکـان و خویشان نزدیک آن حضرت، به استقبال او آمدند و با او روبه‌رو شدند.

به هر ترتیب باورود اهل‌بیت به مدینه، شـهر یک پارچه صورت ماتم و عزا و شیون به خود گرفت و با گذشت هر روز از ورود آنان به شـهر، گویا مصیبت تازه‌تر و زمینه تازه‌ای برای انقلاب بر ضدّ حکومت مرکزی شام فراهم می‌شد تا آنجا که پس از گذشت یکی دو سال شـهر مدینه در «واقعه حرّه» برضدّ بنی‌امیه و یزید قیام کرد و شـهرهای دیگر چون مکه و کوفه نیز به تدریج پرچم مخالفت با یزید برافراشتند و توانستند از سلطه یزید خارج شوند. همچنین پس از حدود چهارسال شرّ این خاندان کثیف یعنی فرزندان ابوسفیان از سر مسلمانان کم شد و حکومت به‌بنی مروان منتقل گردید.

در تاریخ وفات حضرت زینب علیها السلام نظریات مختلفی وجود دارد: مشهور آن است که وفات آن بانوی معظمه در شب یکشنبه چهـاردهم ماه رجب سال ۶۲ هجری یعنی حـدود یـک و نیم سال پس از واقعه جانخراش کربلا و شـهادت برادرش امام حسـین علیه السلام اتفاق افتاده است. سلام اللّه و رضوانه و مغفرته علیها.

محل دفن

چون با ورود حضرت زینب علیها السلام به مدینه، آن بانوی حماسه‌ساز در هر مجلس و محفلی برضدّ بنی‌امیه سخن

ص: ۱۱۳

می‌گفت و مظالم و جنایات آنها را بازگو می‌کرد، فرمانـدار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و یزید دسـتور داد زینب را مخیّر سازند تا به هر شـهری جز مکه و مـدینه می‌خواهـد برود که آن حضـرت شام را انتخاب کرد و در آنجا اقامت گزیـد و پس از چنـدی از دنیا رفت و در همین جای کنونی در خارج شهر دمشق معروفه به «سیّده زینب» مدفون شد.

محل دفن آن حضرت مزار شیعیان و اهالی شام گردید. واللَّه العالم.

در شـهر قاهره نیز مکانی به نام «مقام سیـده زینب» وجود دارد که مصـریان آن را قبر زینب دختر امیرمؤمنان علیه السلام می‌دانند. در کنار آن نیز مسـجدی بسیار بزرگ و زیبا ساخته شـده است که مردم مصـر با خلوص و ارادتی زایـدالوصف به کنار ضـریح و مرقد مزبور آمده، آنجا را زیارت می‌کنند و نماز و دعا می‌خوانند و در آنجا مجالس ذکر و حفله تشکیل می‌دهند.

برخی احتمـال داده‌انـد کـه گنبـد و بارگـاهی کـه در مصـر اسـت محـل دفـن زینـب دخـتر یحیی بن‌حسـن بن‌زیـد بن‌حسـن بـن‌علی بن‌ابی‌طالب علیه السلام باشد که در سال ۱۹۳ هجری به همراه عمه‌اش نفیسه خاتون- که قبر او نیز در قاهره مصر است- بدانجا رفته است.

فرزندان زینب علیها السلام

مشهور است که زینب علیها السلام از همسرش «عبداللَّه بن‌جعفر» چهار پسر و یک دختر به نامهای علی، محمد،

ص: ۱۱۴

عون، عباس، امّ‌کلثوم آورد. طبرسی در کتاب «اعلام الوری» فرزندان زینب را از عبداللّه سه پسر به نام‌های علی، جعفر و عون و یک دختر به نام امّ‌کلثوم ذکر کرده است. که دو تن از پسران یعنی عون و محمد به همراه زینب علیها السلام به کربلا آمدند و به درجه شهادت رسیدند.

باری نوشته‌اند در روز عاشورا نخست «محمد ابن‌عبداللّه» به میدان آمد و این ارجوزه را خواند:

اشْکُو الَی اللَّهِ مِنَ العُدوانِ قِتالَ قَوْمٍ فِی الرَّدی عُمْیانِ

قَدْ تَرَکُوا مَعالِمَ القُرآنِ وَ مُحْکَمِ التَّنْزیلِ وَ التِبْیانِ

وَ اظْهَرُوا الکُفْرَ مَعَ الطُّغْیانِ

و شجاعانه جنگید تا این که پس از به خاک هلاک افکندن ده نفر مردی به نام «عامر بن‌نهشل» او را به شهادت رسانید. پس از وی عون به‌میدان آمد و این ارجوزه را سرود:

انْ تُنْکِرُونی فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرِ شَهیدُ صِدْقٍ فِی‌الجَنانِ الازْهَرِ

یَطیرُ فیها بِجِناحٍ اخْضَرِ کَفی بِهذا شَرَفاً فِی المَحْشَرِ

و دلیرانه حمله آغاز کرد تا سه تن از سواران و هیجده تن از سربازان پیاده دشمن را به‌قتل رسانید و آنگاه به‌دست

ص: ۱۱۵

مردی به نام «عبداللَّه بن‌قطنه طایی» شهید شد.

هنگامی که خبر شهادت آن دو در مدینه منتشر شد، مردم به خانه عبداللَّه می‌آمدند و او را تسلیت می‌دادند.

عبداللَّه می‌گفت: و این افتخار من است که اگر خود در آن واقعه نبودم دو فرزندم حضور داشته و جان خود را بی‌دریغ در راه دفاع از وی نثار کردند، و اگر من به جان خودم نتوانستم با او مواسات کنم با جان دو فرزندم با او مواسات نمودم.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹